



نشریه الکترونیکی خیابان، سال
اول، شماره ۶، زمستان ۱۳۹۶

خیابان



عفرین؛
مقاومت و
شکست
فاشیسم



خیابان؛
گذار از
نشریه به
جنبش

خیابان

دوازده‌امی برای گذار از جنبش خیابانی به انقلاب سراسری

برای تماس با ما:

Email:

khyaban.publication@gmail.com

Telegram:

@Xiabancontact

در این شماره می‌خوانید:

اهمیت دختران خیابان در چیست؟

دختر خیابان

ستم ملی چیست و چگونه اعمال می‌شود

آریس زارعی

تبلور شهابی

الیاس قنواتی (لاری)

از اوستا خابور تا دختران خیابان انقلاب

سروش تبریزی

دشمن به چه می‌اندیشد

م شکیب

مقاومت عفرین - فاشیسم ترکیه

آرام کیاکسار

برفهای سرخ

روژمان سلطانی

جهانگرایی، سقوط مدل دولتی آن و خیز انترناسیونالیسم روز آوا

پژمان ابراهیمی

گاهی شکوه

امیر پرویز

نگاهی کوتاه به تشکلهای مختلف کارگری و اشکال سازمان‌یابی کارگران

بهزاد بارخدایی

خرده شیشه‌هایی که باید ذوب شوند

بابک مانوی

روزنامه‌نگاری: خوانندگان

آنتونیو گرامشی

انقلاب اکتبر؛ تجربه‌ای که فراموش نخواهد شد

رضا تابان

هشدار آخرالزمان؛ پیامبران دروغین و ضرورت اکو-دموکراسی خلق‌ها

وحید محمدی

خیابان؛ گذار از نشریه به جنبش



صعود است، لازم است که آگاهی عمومی نسبت به محدودیت امکان سرکوب این نظام نیز به ابتدایی‌ترین اطلاعات عمومی مردم بدل گشته و همگان بدانند که قدرت این نظام سرکوبگر در سکوت و عدم آگاهی اکثریت جامعه است. زمانیکه اکثریت مردم بر این امر آگاه گردند که قدرت آنها در اتحاد، شجاعت و آگاهی آنهاست، این نظام پوشالی و پوسیده، فروپاشیده و آزادی ما نیز ناگزیر خواهد بود.

حال خیابان با این هدف به میدان آمد. با قدمی کوچک و کوتاه، اما مصمم، در مدت کوتاه یک ماه و اندی، ششمین شماره‌ی خود را انتشار ساخته است. خیابان با این هدف به میدان آمد که صدای خیزشهای خیابانی باشد، و در این مدت کوتاه، رشد غیرقابل انتظاری داشته و اکنون چشم‌اندازی جدید دارد. چشم‌اندازی که منشأ آن استقبال و مشارکت بی‌نظیری است که دروازه‌ای برای صعود به مراحل بالاتری را برای خیابان و جنبش خیابانی گشوده است.

خیابان با دخالت دادن نیروی جوان و آگاه در نظر دارد در آینده‌ی نزدیک جرقه‌های جنبشی را شعله‌ور سازد که در خیزشهای خیابانی نقش سازمان‌دهنده ایفا کرده و به اعتلای انقلاب، شتاب وارد ساخته و بسترهای سازمانیابی جامعه‌ای دموکراتیک و برابر را فراهم آورد.

زمستان گرچه سرد است و سوزناک، اما شعله‌های آتش نوروز در بطن زمستان سخت پرورش می‌یابد و خیابان مصمم است با گذار از نشریه به جنبش، جرقه‌های انقلابی باشد که آزادی را برای همه به ارمغان می‌آورد.

زنده باد انقلاب دموکراتیک خلقها

پیش بسوی جامعه‌ای برابر، مترقی و آزاد

بسیارند نشریات و مجلاتی که کمر به روشنگری و تحولات جامعه بسته‌اند و تاریخ معاصر نیز از انبوهی ادبیات روشنگرانه و تحول‌خواهانه سر به آسمان افراشته است. پرسش این است تا چه حد و از چه طریقی استفاده شده است تا ادبیات روشنگرانه، منتقد و مبارز بتواند به اهداف خود برسد.

تردیدی نیست که تحولات از طریق اعمال انقلاب صورت می‌گیرد و نه خودبخود بلکه زمانی بر بستر واقعی خود واقع می‌شود که آنتاگونیسم اجتماعی بصورت رویارویی نیروهای جامعه، دینامیک انقلاب را بحرکت در آورد، و این حرکت با ظهور جنبشی می‌جنبد که در ایجاد سازمانیابی افشار و طبقات جامعه نقش اصلی داشته باشد.

اکنون که قیامها و انقلاب در سرزمین آشفته‌ی ما در شرف وقوع هستند، جنبشی که بتواند در سازمانیابی اجتماعی جامعه مشارکت و دخالت داشته‌باشد بیش از هر زمانی ضرورت یافته است.

زمینه‌ها و بسترها برای این حرکت‌ها در این هنگام در حال شکل‌گیری بوده و صداها شجاع جامعه‌ی ما اکنون در پژواکند و چیزی که کم داریم مکانیسمها و ابزارهای اتحاد است تا بتوانیم صدای انقلابی خود را نیرومندتر از هر زمانی بر کاخ ستم و سرکوب فرود آورده و آنرا به قعر نابودی روان کنیم.

درست است که رژیم حاکم دارای ابزار سرکوب بوده و از بکار بردن آنها ابایی ندارد، اما نباید فراموش کرد که دستگاه سرکوب و خفقان این رژیم ظرفیت بسیار محدود داشته و هیچگاه قادر به کنترل و سرکوب کل جامعه نبوده و نخواهد بود.

آنچه نباید فراموش شود این است که این رژیم با بکارگیری ترفندهای خاص امنیتی و خود بزرگنمایی قادر به ارعاب بوده و از طریق ایجاد اختناق جامعه را به سکوت وامی‌دارد.

اکنون که سطح آگاهی و هوشیاری جامعه بیش از هر زمان در حال

اهمیت دختران خیابان در چیست؟

دختر خیابان



جمهوری

اسلامی دقیقا کجا را

نشانه رفته است؟ زن یا آزادی را؟

زن آزاد مساوی با جامعه‌ای آزاد و عادلانه و

شاد است و زنی برده مساوی با جامعه‌ای سرخورده و به

بردگی کشیده شده می‌باشد.

به دوران حجاب کشیدند و با این حصار، مرد را مالکان و اختیاردارانمان قرار دادند و در چنین زندانی مرد را زندانبان شد و زن اسیر. در این زندان فهم از عشق یعنی به دست آوردن تن زن و حق مالکیت بر او و مرد برای زن صاحبی که وظیفه‌ی تامین او را دارد. به طور مجمل دو جنس مخالف و در برابر هم، نه دو انسان برابر همعرض یکدیگر!

اما بیچاره‌تر از اینان زنانی با خرافات مذهبی هستند که خود را یک پیشکشی برای بتهایشان می‌پندارند و از دختر چهارده‌ساله گرفته تا زن و بیوه‌های سی ساله که به صیغه‌های یک ساعتی آقازادگان درمی‌آیند و هرگز نه یک زنانگی سربلند و نه یک زندگی آزاد را تجربه نکرده‌اند.

در چنین حیات وحشیانه‌ای و زندانی که عشق در آن رنگ می‌بازد و باورهای پاکی چون شرافت و جوانمردی، لذت و انسانیت، شرف و تعهد، صداقت و امنیت، زیبا و ... همه و همه تغییر معنی داده و مردم سرگرم بازیچگی گشتن خویشانند، چه کسی در این مهلکه آزادی را جستجو خواهد کرد؟ جز کسانی همچون دختران خیابان انقلاب!



با

عشق، درود به

خداوندگاری که زن را نیز آزاد

آفرید و او را در برگزیدن هر دیانتی حق

انتخاب داد. آنچه بر تیرکهای در دست دختران خیابان

انقلاب رو به آسمان بر باد فنا می‌رود، روسریست یا تحمیل و جبر و تحقیر حاکمیتی دیکتاتور؟ آنچنان که در دین اسلام گفته شده، هر انسانی را قدرت اختیار و تفکر و تصمیم گیریت، اما اید پرسید شدت تناقض گفته‌های قران با عملکرد و حرفهای نظام جمهوری اسلامی ایران تا چه حد است؟

یک دختر حتی قبل از رسیدن به سن بلوغ با هیولای حجاب مواجه شده، بی آنکه به سن و موقعیتی رسیده باشد که در امور خویش توانایی تصمیمگیری و اختیار در انتخاب داشته، پس روسری و چادر به او تحمیل می‌شود بی آنکه حتی فهمی از آن داشته باشد. از جزئیات بگذریم، جالب آنجاست که هدف از همین مسئله‌ی کوچک اجرا شده‌ی حجاب توسط دیکتاتوری ضد اسلامی ایران چیست و رو به چه سمتی هدایت و کنترل شده که منجر به ساختن موجودی ناکام، سرکوب شده، تجملگرا (برده‌ی سرمایه‌داری) یک کالای لوکس و بی‌اندیشه به نام زن در جامعه‌ای مرد سالارانه شده است؟!

"آیا این موجود نباید آن زن آزادی باشد که فرزندان آزادی می‌پروراند که

در مقابل هرگونه استبدادی قد علم کنند؟" (افلاطون، کتاب ضیافت)

ستم ملی چیست و چگونه اعمال می‌شود؟

آریس زارعی



سازمانیافتگی می‌کند.

مجموعه یا ملت مسلط که خود بوسیله یک اقلیت پولدار و خشونتگر سمت و سو داده می‌شود، عمدتاً صف و مجموعه تحت ستم قرار گرفته را "قوم" یا "عشیره" معرفی می‌کنند. اما آنها اسم و واژه‌ی "ملت" را تنها برای هویت خود انتخاب کرده و برمی‌تابند! ملت غالب بنا به خصلت و رویه طمعکارانه و منفعت طلبانه‌ی خود، ملت مغلوب را از سهم و حقوق انسانی خود محروم کرده و هر مطالبه‌ی اجتماعی و حقوقی و سیاسی را به خشن‌ترین شیوه سرکوب و خفه می‌کند! ملت‌گرد برجسته‌ترین و عینی‌ترین نمونه در این رابطه است.

اصلی‌ترین و پایه‌ای‌ترین حقوق سلب شده عبارتند از: نان، مسکن، کار، امنیت، سلامتی جانی و روانی، بیمه بیکاری و تامین اجتماعی، احترام و اعتماد، حق استفاده‌ی مساوی از امکانات و خدمات جامعه، استفاده از ثروت و منابع محل زندگی خود، حق تحصیل و اداره‌ی جامعه به زبان مادری، استفاده از حق تعیین آزادانه‌ی سرنوشت خود و مدیریت زندگی خود و خودشکوفایی و خودانگیزی و در یک کلام آزادی.

تمام این حقوق سلب شده، جزء نیازهای بنیادین انسان هستند. اما به دلیل اینکه طیف چپ متعلق به ملت حاکم تماماً ذهنیت خود را از

آنالیز و تعاریف بسیاری از پدیده‌ها و مفاهیم مهم سیاسی و اجتماعی بدون کمترین تغییر و بازنگری بعد از ده‌ها سال و حتی چندین قرن دست نخورده باقی مانده‌اند. بسیاری از مسائل مهم جامعه در اردوی چپ خاورمیانه به دلیل اینکه مفهوم و تفسیر آنها بسط داده نشده و یا با شرایط عینی زمانه‌ی خود به‌روز نگشته، در نتیجه با همان روش‌های قدیمی مورد بررسی و استفاده قرار گرفته و لذا نتیجه هم در این راستا به از پیش نگردیده است.

در این میان اما، مقوله‌هایی نظیر ملت، ستم ملی، رفع این ستم و امپریالیسم نمونه‌های واضح این موارد هستند، که متن پیشروی درصدد است تا نقشی را در این حوزه ایفا نماید.

ملت تحت ستم دسته‌ای از مردم در یک جغرافیای خاص که به دلیل تفاوت‌های اتنیکی، جهانی‌بینی، فرهنگی و زبانی مورد تبعیض و سرکوب همه جانبه‌ی یک ملت، دسته یا اتنیک قویتری قرار می‌گیرند. لذا مجموعه‌ی انسانی تحت ستم قرار گرفته نه تفاوت‌های فرهنگی موجود را آگاهانه انتخاب کرده‌اند و نه آنچکه به عنوان هویت ملت ستمگر/مسلط شناخته شده است دارای ارجحیت فرهنگی و ارزش انسانی برتری است.

این رفتار ستمگرانه و تبعیض آمیز باعث واکنش و رد فعل از طرف مردم مورد ظلم قرار گرفته میشود. پس تداوم این ستمگری صف طرف مقابل را فشرده‌تر و منسجم تر کرده و آنرا وارد فاز سیاسی و

می‌جویند. بنابراین اگر واقعاً خواستار حل ریشه‌ای این معضل ظالمانه‌ی اجتماعی هم باشند، امکان ندارد قدمی از احزاب حاکم بر فلسطین یا کردستان عراق جلوتر بردارند!

اگر واقع بین و صادق باشیم، حذف و رفع کمترین این حقوق سلب شده و محرومیت‌های اعمال شده در برنامه سیاسی و دستگاه فکری و سیستم حکمرانی ناسیونالیسم، که همان مدل انباشت کردن ثروت و سود از راه ظلم به کارگران و زحمتکشان مدیریت می‌شود، گنجانده شده‌اند و نزدیکترین و قابل لمس ترین نمونه‌ی آن در کردستان عراق در جریان است.

یکی از دلایل عمده آن هم این واقعیت تلخ است که وقتی برای رفع ستم‌ها و محرومیت‌های جدی نشأت گرفته از فرادستان جامعه به سراغ قوانین موجود رفتید و راه و روش درست و واقعیت‌های انتخاب نکردید، به این معناست که تصمیم به شریک شدن با استثمارگران حاکم را دارید. چون ستم ملی با آن پیچیدگی واقعی در عمل و تعریف علمی که در بالا به آن پرداخته شد، غیرممکن است که در چارچوب سیستم سرمایه‌داری که بیشترین سود اقتصادی و اتوریته‌ی سیاسی و هژمونی طبقاتی آن از قبیل تحمیل محرومیت‌ها و ستم‌های اشاره شده به طبقات فرودست است، رفع شود.



عقاید ناسیونالیستی/نژادگرایانه پاک نکرده است، راه‌حل عملی جهت رفع ستم ملی را نیز در پیش روی خود ندارد و در این راستا بیشتر با حاکمیت همگرایی دارد. طیف چپ ملت تحت ستم هم از آنجا که به خود اعتماد ندارد و متکی به نیروی عینی خود نیست، غالباً در میان جبهه آن چپی که اشاره شد از سویی و جبهه رفع ستم ملی از سوی دیگر در جولان و نوسان است. عدم شناخت صحیح ستم ملی و عدم تعریف دقیق از این مسئله در بستر شرایط کنونی، همچنان از سوی طیف وسیعی از چپ‌ها رها شده و دو دستی چسبیده‌اند به "جنگ با امپریالیسم" آنهم با همان تعریف و آنالیزهای قرن گذشته.

در نتیجه می‌بینیم دو طرف طبقه‌ی بنیانگذار نظام کنونی حاکم بر جامعه در سود بردن از این ستمگری تا اندازه‌ی زیادی شریک هستند. یا حداقل طبقه‌ی سرمایه‌دار و پولدار ملت تحت ستم از عدم این نیازها و حقوق اولیه‌ی بشر که اکثریت مطلق مردم جامعه از آنها محروم شده‌اند، در رنج نیست!

اما ستم ملی مشخصاً بخشی از ستم طبقاتی است که از سوی طبقه‌ی حاکم ملت مسلط تولید و اعمال میگردد. ناسیونالیسم هم محصول ظلم ملت غالب (بخوان طبقه‌ی سرمایه‌دار و حاکم آن) بر ملت محروم شده از حقوق خود است. ناسیونالیست‌های ملت تحت ستم، حل و رفع این محرومیت‌های اعمال شده را در چارچوب همان سیستم موجود و از همان حاکمیت مستبد



"تبلور شهابی"

به رضا شهابی

سرگشته می شوی
در تراکم طویل صف آینه دارها

اشاره روشنائی در سقوط
رکب سگمین سنگ ها
بر قلب ظلم
باران مهربان نور
بر چشم خواب
میرزا

الیاس فتواتی (لاری)

زنجیره می متراکم شهابها
بر صفحه می ظلمات
قطارواره می نور و خشم و امید
میرزا

ای شب مفلوک در بند جس شهاب ها
بین
این استکان کوچک چای من
در اختیار بازتاب عظیم نور هست

دخوش به غوغای حجه های دیوان سازمدیا
ای در خیال اقدار
بین



از اوستا خابور تا دختران خیابان انقلاب!

سروش تبریزی

نیروی پیشاهنگ برای بر ساخت جامعه‌ای آزاد و دموکراتیک هیچگاه در برابر ذهنیت اقتدارگرا و فاشیست این حکومت‌ها تسلیم نشده و همواره با توجه به شرایط زمانی و مکانی نقش تاریخی خود را ایفا کرده‌اند. در این برهه‌ی زمانی، انقلاب روزآوا بار دیگر نشان داد که زنان با آگاهی و سازماندهی، نه تنها می‌توانند حقوق خود را بدست آورند، بلکه می‌توانند پایه‌های جامعه‌ای نوین و دموکراتیک را بنا نهند. در جریان مقاومت قرن بیست و یکم در کوبانی این آرین میرکان بود که با روحیه‌ی بی‌نظیر الهه‌گون، خود را فدایی خلق و آرمان‌های دموکراتیک انقلاب روزآوا نمود. در مقاومت دوران که هم‌اکنون در عفرین جریان دارد این بار اوستا خابور بار دیگر مصداقی شد برای این جمله: "زیرا که انقلاب، امری زنانه است".

اوستا و فدا کردن خودش در راه آزادی و انقلاب دموکراتیک روزآوا الگویی نو و تازه بود برای زنان خاور میانه و خصوصاً زنان ایران.

دختران خیابان انقلاب

با شروع بهار عربی در خاورمیانه و شمال آفریقا، بسیاری از صاحب‌نظران و کارشناسان پیش‌بینی کردند که این موج خیلی زود ایران را نیز در بر خواهد گرفت. اما با به حاشیه بردن بهار عربی و نیز ظهور داعش این امر محقق نشد. حکومت ایران در سیاست

بیش از دو هفته از حمله تجاوزکارانه‌ی رژیم فاشیستی ترکیه به کانتون عفرین در روزآوا (شمال سوریه) می‌گذرد. دولت ترکیه با رهبری اروغان که با تکیه بر اسلام سیاسی، ناسیونالیسم ترکی، فریب افکار جهانی تحت عنوان مبارزه با تروریسم و البته با معامله‌ی نامیمون فاشیسم و سرمایه‌داری (سکوت جامعه‌ی بین‌المللی) رویای احیای امپراطوری عثمانی را در سر می‌پروراند و البته که در این رهگذر گرفتار باتلاق عفرین آمده است. همه‌ی آنچه در این دو هفته گذشته بیشتر مورد توجه قرار گرفته، مقاومت خلق عفرین، یگان‌ها مدافع خلق (ی.پ.گ) و یگان‌های مدافع زنان (ی.پ.ژ) بوده است. اما در این میان نقش زنان که خود را در قالب ی.پ.ژ سازماندهی کرده‌اند بیش از هر چیزی مورد توجه مردم دنیا و رسانه‌ها قرار گرفته است. زنانی که نخست در کوبانی پوزه‌ی درنده‌ترین و مرتجع‌ترین نیروی خاورمیانه یعنی داعش را به خاک مالیدند و حالا در عفرین و در خط مقدم مقاومت علیه رژیم ترکیه و دومین قدرت نظامی ناتو قرار گرفته‌اند.

اوستا خابور

حکومت‌های توتالیتر و مستبد خصوصاً در خاورمیانه همیشه سعی کرده‌اند تا نیروی زنان را به حاشیه رانده و آنان را مطیع اوامر مردسالارانه و ضد بشری خود گردانند. این حکومت‌ها همیشه از زن آزاد و ذهنیتی که زن را آزاد و هوشیار می‌سازد ترس داشته‌و سعی در نابودی و مبارزه با این تفکر داشته‌اند. اما زنان به عنوان



ایران نیز شد، بقیه‌ی زنان نیز با تاثیر از این حرکت و به نشان اعتراض به حجاب اجباری در سراسر تهران و حتی دیگر شهرهای ایران تکثیر پیدا کردند. زنان ایران همزمان با دیدن و تاثیر پذیرفتن از زنانی که در انقلاب روزآوا و در یگان‌های مدافع زنان خود را سازماندهی کرده و لذا جرأت و جسارت بیشتری برای پیگیری حقوق و مطالبات خود و آفریدن جامعه‌ای دموکراتیک-اخلاقی پیدا کرده‌اند.

انقلاب‌های دموکراتیک و تحول‌خواه بدون وجود زنان و پیشاهنگی آنان امکان‌پذیر نخواهد بود. در این مدت هم طبقه‌ی حاکمه و هم گروه‌ها و سازمان‌هایی که دل در گرو قدرت و حکمرانی دارند هر کدام به نحوی سعی نمودند تا این خیزش و البته حضور زنان در این خروش را کوچک و یا بیاهمیت جلوه دهند و یا آن را به خدمت خود و سیاست‌هایشان درآورند. اما پرواضح آگاهی نسبت به اتفاقاتی که در جامعه در حال به وقوع پیوستن است هم نقشه‌ی حاکمیت برای بیاهمیت کردن این خیزش و هم نقشه‌ی گروه‌های اقماری تشنه قدرت را نقش بر آب کرده است. در دو هفته گذشته این اوستا خابور و دختران خیابان انقلاب بودند که در صف اول مبارزات آزادیخواهی قرار گرفته و بار دیگر خواب را از چشمان حاکمان فاشیست منطقه ربودند.

داخلی و با ایجاد خفقان و سرکوب فعالان سیاسی و مدنی و در سیاست خارجی با ایجاد و تقویت گروه‌های نظامی وابسته به خود (حشدالشعبی، حزب‌الله و ...) سعی کرد با مداخله در امور داخلی کشورهایمانند یمن، عراق و سوریه این موج حق‌خواهی و مطالبه‌گری را از مرزهای خود دور نگه دارد تا چند صباحی به عمر خویش افزوده باشد. اما با پایان یافتن داعش و نیز کم‌رنگ شدن نقش ایران در عراق و سوریه و همچنین اوضاع نابسامان اقتصادی، موجی از اعتراضات ایران را در بر گرفت. نقطه‌ی اوج این اعتراضات خیزش انقلابی خلق‌های ایران در دیماه ۱۳۹۶ بود.

با نگاهی به این خیزش که هنوز نیز شعله‌های آن روشن است می‌توانیم دریابیم که زنان و جوانان به‌عنوان نیروهای محرک‌هی تغییرات اجتماعی در صف اول اعتراضات بوده و هستند. در حکومت جمهوری اسلامی زنان در همه زمینه‌ها تحت ستم قوانین مردسالارانه و اسلامی قرار گرفته‌اند. اما در خیزش دیماه ویدا موحّد با یک تکه چوب و یک روسری سفید و در مسالمت‌آمیزترین شکل ممکن مطالبات و حقوق اولیه خود را تنها با سکوت، فریاد کرد.

زنان که در ایران با انبوهی از مطالبات اولیه و برآورده نشده‌ی خود روبرو هستند، بیش از هر زمان دیگری لزوم مبارزه برای به دست آوردن حقوق خود را احساس کرده‌اند. بعد از حرکت زنی در خیابان انقلاب که تبدیل به نمادی برای خیزش دیماه خلق‌های



دشمن به چه می اندیشد؟

م شکیب

دموکراتیک را خواند و دولتها چنان وحشی و سرمست از قدرت و خونخواری می شوند که اجازه هیچگونه خیزش جنبش مردمی را نخواهند داد و آنرا با وحشیانه ترین شیوهها سرکوب خواهند کرد.

اما در صورت پیروزی، نقطه‌ی امید، اتکا و الگویی برای همه حرکت‌های انقلابی و رادیکال در منطقه و آینده خواهد شد. مردم رنج دیده‌ی کردستان علی‌رغم سرکوبها، آوارگیها و رنجهای فراوان با سخت‌ترین شیوه‌ها به سرگذشت و آینده‌ی خود که همانا حق تعیین سرنوشت است وفادار مانده و خواهند ماند، چرا که با عریانترین تجربه‌های زیست سیاست عصر خود مواجه بوده‌اند. به همین دلیل سازش ناپذیرند و هر چه رنج و ستم عریان باشد، مقاومت در برابر آن است که بقای آنها را تضمین می‌کند.

زوال، انفعال و به عقب راندن مردم کردستان بی‌معنا است؛ خواب و خیالی بیش نیست و در هر شرایط سخت و سیاه تاریخی آنها به اثبات رسانده‌اند، آرزوی سرکوب خواستها و مطالبات انسانی آنها تا اکنون ناممکن بوده است و هر چه خشونت بر آنها برهنه‌تر و عریان‌تر و وحشیانه‌تر عمل کرده باشد، به همان اندازه شوق زندگی و مبارزه در آنان نمایانتر می‌شود.

تفنگ و گلوله‌ها را همیشه در زمین می‌کارند تا در مواقع ضروری از آنها گل و گندم بچینند و چون دشمن در تیررس آنها قرار گیرد، از لوله تفنگشان ترانه و سرود مقاومت فوران خواهد کرد.

دشمنان باید بدانند شکست برای مردم حق طلب و زحمتکش کردستان بی‌معنی و بی‌مفهوم است و بهتر است نقشه‌های شومشان را به زباله‌دان تاریخ بسپارند.

مقاومت نیروهای مردمی در روژآوا (غرب کردستان) و نیروهای دفاعی سوریه‌ی دموکراتیک در برابر ارتش اسلامی و اشغالگر ترکیه به رهبری اردوغان پیروزمندانه و سرافرازانه ادامه دارد. مقاومت فرزندان زحمت و کار، در برابر خون‌آشام‌ترین دیکتاتور زمانه یعنی اردوغان تجاوزگر بدان معناست که آنها از ارزشهای خود قویاً دفاع به‌عمل می‌آورند.

این جنگ، نبرد انسانیت با زشتی و پلشتی و تجاوزگری حاکمان خون و جنون خاورمیانه است، جنگی که از یکطرف مدرنترین ارتش دنیا با حمایت قدرتهای پوشالی و استثمارگر بزرگ که لاف دموکراسی و حقوق بشر را نشخوار میکنند با مردمی زحمتکش و ستمدیده، اما سرافراز و سربلند که تصمیم به انتخاب دیگری جز برده‌وار زندگی کردن اختیار کرده‌اند.

در هر صورت شکست و درماندگی نسبی متجاوزگران و رژیم فاشیستی ترکیه و ننگ و نفرین تاریخی از آن دولتها و نیروهای است که از حمله و اشغالگری و زورگویی اردوغان حمایت کردند و می‌کنند و ننگ سرافکنندگی و سیاهرویی نسبی کسانی که سکوت پیشه کرده‌اند از جمله عشیره بارزانی و طالبانی مزدور.

با شکست اردوغان و رژیم اشغالگر ترکیه در عفرین، نیروهای جهانی و منطقه‌ای همچون کرکس بر لاشه‌ی ترکیه فرود خواهند آمد. این صحنه‌ای است که به زودی همگان شاهد آن خواهند بود. نیروهای مقاومت روژآوا چنان در کسب حقانیت سیاسی خود از مرزهای معمول مبارزه جلو افتاده‌اند که دیگر برای عقب کشیدن راهی ندارند. آنها یا باید پیروز شوند یا به کلی نابود گردند. این جنگ نقش و جایگاه شورشها، خیزشها و حرکت‌های مردمی در خاورمیانه را تعیین خواهد کرد؛ در صورت شکست باید برای ده‌ها سال فاتحه‌ی جنبشهای انقلابی، مردمی و



مقاومت عفرین - فاشیسم ترکیه

آرام کیاکسار

می یابند. این پروسه برپایه‌ی خواست این یا آن قهرمان و رهبر صورت نمی‌گیرد، بلکه در رابطه با شرایط و اوضاع اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جامعه است.

با فروپاشی امپراتوری عثمانی و اتمام جنگ جهانی دوم، خاورمیانه دچار تغییرات بزرگی شد و مرزهای جدیدی براساس منافع قدرت‌های سرمایه‌داری و امپریالیست‌ها ترسیم شدند، به گونه‌ای که هر یک از کشورهای به‌وجودآمده تحت استعمار یکی از دو کشور انگلیس و فرانسه قرار داشتند و امپراطوری عثمانی به ترکیه‌ی امروزی تقلیل پیدا کرد و توسط مصطفی کمال آتاترک و پیروانش بنیانگذاری و پی‌ریزی شد. ترکیه‌ی تازه تاسیس به شدت تحت تاثیر شرایط اقتصادی، فرهنگی و سیاسی سیستم سرمایه‌داری جهانی قرار گرفته بود و به شکل یک دولت-ملت که نهاد سیاسی سیستم اقتصادی جهانی می‌باشد صورت‌بندی و تاسیس شد و قانون اساسی آن که در سال ۱۹۲۴ تنظیم شده و براساس یک دولت، یک زبان، یک مذهب و... طراحی و پی‌ریزی گردید. در یکی از بندهای قانون اساسی ترکیه آمده که تمام شهروندان ترکیه ترک می‌باشند و بدین ترتیب هویت غیرترکها به طور کامل انکار شد. جمهوری ترکیه‌ی تازه تأسیس در قالب دولت-ملت، سکولاریزم و بروکراسی بورژوازی طراحی شده و روابط اجتماعی نیز براساس این موارد شکل دهی شده‌اند. می‌توان گفت شکل نوینی از روابط اجتماعی در خاورمیانه که توأمان از سنت‌گرایی تاریخی، مذهب، فرهنگ غربی که

بعد از جنگ جهانی اول همزمان با رشد و توسعه‌ی هر چه بیشتر سیستم اقتصادی سودمحور و انحصارگرا در سراسر اروپا و جهان شاهد پدیده‌های اجتماعی جدیدی هستیم که براساس حفظ منافع طبقه‌ی حاکم و سرمایه‌دار صورت‌بندی و جهت‌دهی شده‌اند و هرچه سیستم اقتصادی سرمایه‌داری رشد کرده و ثروتهای اجتماعی به انحصار افراد معدودی از جامعه درآمد و همچنین پایگاه اجتماعی طبقه‌ی متوسط و طبقات پایینتر جامعه رو به زوال نهاده و پدیده‌های اجتماعی‌ای همچون فاشیسم و نژدگرایی به صورت سیستماتیک رو به فزونی نهادند. طبقه‌ی حاکم جهت حفظ خود و همراه کردن توده‌های مردم با خود فاشیسم را بسط و گسترش داد و در کشورهای همچون آلمان، ایتالیا، اسپانیا فاشیست‌ها به پیروزیهای موقتی بزرگی دست یافتند. جنگ و اقتصاد جنگی زائده‌ی ایدئولوژی فاشیستی نیستند، بلکه جنگ و اقتصاد جنگی و همچنین فاشیسم ریشه در مکانیسمهای مشخص و معینی دارند. این مکانیسمها زائده‌ی تناقضات اقتصادی، تضادهای امپریالیستی و گرایشات توسعه طلبانه بوده به گونه‌ای که در زمان هیتلر و موسولینی با منافع سرمایه‌داری انحصاری مسلط بر جامعه‌ی بورژوازی آن زمان همخوانی داشته است. از اینرو میتوان فاشیسم و قوانین مربوط به آن را بازتابی از روابط اقتصادی سرمایه‌داری انحصاری تلقی کرد. فاشیسم، حاصل مناسبات اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک سیستم طبقاتی جامعه‌ی سرمایه‌داری می‌باشد و در درون آن مناسبات اجتماعی و اقتصادی حفظ شده است و حتی رشد

سازماندهی شده‌ای و در امتداد منافع طبقه‌ی حاکم گسترش داده است. همین تحریکات فرقه‌گرایانه مردمان خاورمیانه را در تقابل هم قرار داده است و جنگ‌هایی که انگار پایانی ندارد را منجر شده است.

اردوغان بعد از انتخابات سال ۲۰۱۵ هنگامی که آرائش رو به نزول نهاد، دقیقاً همان کاری را انجام داد که موسولینی در سال ۱۹۲۶ انجام داد. موسولینی در آن سال به بهانه‌ی ساختگی توطئه‌ای که کودک پانزده ساله‌ای علیه جان موسولینی ترتیب داده بود، آنچه از آزادی‌های دموکراتیک باقی مانده بود را زیر چکمه‌ی فاشیستها لگدمال کرد، احزاب سیاسی و روزنامه‌های مخالف تعطیل و نیروهای مترقی و رهبرانشان بازداشت شدند. یکی از بازداشت شدگان آنتونیو گرامشی بود که در انتخابات ۱۹۲۶ به رغم تضییقات و تقلبات گسترده‌ی فاشیستها به نمایندگی پارلمان برگزیده شده بود و طبعاً مصونیت پارلمانی نزد فاشیست‌ها ارزشی نداشت. در داخل ترکیه نیز بعد از انتخابات گروه‌های ضربتی فاشیستی رو به گسترش نهادند و میتینگ‌های حزب دموکراتیک خلق‌ها را آتش میزدند و حتی داعشی‌ها را برای انفجار در گردهمایی‌های حزب دموکراتیک خلق‌ها را مورد استفاده قرار می‌دادند تا اینکه اردوغان کودتای سال ۲۰۱۶ را بهانه کرده و به طرف مخالفان و نیروهای مترقی حمله‌ور شده و رویکردی تماماً فاشیستی را در پیش گرفت و توانست قدرت را غصب کند و آن را به تدریج تمرکز بخشد و با نژادگرایان موسوم به گرگ‌های خاکستری تشکیل ائتلاف دهد و اسباب حکومت خودکامه‌ی فاشیستی خود را فراهم آورد. اردوغان در طول این سال‌ها و در جریان جنگ سوریه به صورت مستقیم با داعشی‌ها همکاری می‌کرد. این همکاری‌ها بی‌دلیل نیست، چون افکار و پراتیک داعشی از هر لحاظی با ذهنیت و پراتیک اردوغان و نژادگراها مشابه می‌باشد.

هر دو خواهان نابودی و از بین بردن دیگری می‌باشند هر دو پیرو بنیادگرایی مذهبی هستند با این تفاوت که اردوغانی‌ها فاشیسم نژادی را هم در پیش گرفته‌اند. اردوغان برای کسب مشروعیت خود و در دست گرفتن

متشکل از صنعتگرایی، فردگرایی، انحصارگرایی و... می‌باشد پا به عرصه‌ی ظهور نهاد. تحت تأثیر این موارد از زمان تاسیس جمهوری ترکیه، فاشیسم به طور سیستماتیک تا به امروز نهادینه شده است و یکی از بزرگترین قربانیان این نظام‌گردها بوده‌اند و از همان آغاز هویت‌گردها انکار شده و تحت بزرگترین جینوسایدهای فرهنگی و فیزیکی قرار گرفته‌اند. مسئله‌ی گُرد-ترک خیلی بزرگتر و عمیقتر از مسئله‌ی اسرائیل-فلسطین بوده، چون مسئله‌ی گُرد-ترک بعد از جنگ جهانی دوم شروع شده و تا به امروز کماکان ادامه دارد.

دولت ترکیه از آغاز تأسیس تا به امروز از وردست‌های محلی امپریالیست‌ها بوده و وسیله و راهرویی برای آنها تا به کل شرق و خاورمیانه دست‌یازی داشته باشند. حتی در دوران جنگ سرد بمب‌های اتمی امریکا در پایگاه‌های ترکیه به سمت شوروی کمونیستی مستقر شده بودند و همیشه راهرویی برای تجارت و استثمار اروپا در خاورمیانه بوده است. بنابراین دولت ترکیه برای جوامع سرمایه‌داری موقعیتی استراتژیک دارد و در جریان جنگ سوریه و ظهور داعش (که توسط امپریالیستها جهت پیش‌برد منافع خود سازمان دهی شده بود) ترکیه مسیری امن و مطمئن برای تکفیری‌های داعش بوده است.

و اما فاشیسم نژادی-مذهبی که امروز در ترکیه جریان دارد و توسط شخص اردوغان رهبری و سازماندهی می‌شود نیز تحت تأثیر همین عوامل می‌باشد. ترکیه دارای یک جامعه‌ی بورژوا-مازوخیست می‌باشد، به طوری که اغلب مردم می‌بینند که اردوغان کل جامعه را از هر لحاظی اعم از آزادی، روابط اجتماعی و فرهنگی محدود می‌کند و همچنین بنیادگرایی مذهبی را گسترش می‌دهد، ولی باز هم به او رأی می‌دهند. این امر از آنجا سرچشمه می‌گیرد که اردوغان دارای یک رویکرد فاشیستی می‌باشد و این نیز باب میل اغلب مردم می‌باشد. دستگاه تبلیغاتی حکومت ترکیه در طول این سالها چنان عملکردی داشته که کل جامعه را دچار سردرگمی کرده که تشخیص واقعیت، امر مشکلی می‌باشد و در جامعه‌ی ترکیه فرقه‌گرایی مذهبی و نژادی را به شکل



سوریه طراحی شده را نابود کنند. چون این سیستم برای اردوغان و کل دولت-ملت های داعشمحور خاورمیانه به مثابه سم مهلکی است که پایان آنها را رقم می زند. سیستمی که از تمام تضادهای موجود در خاورمیانه گذار نموده است و جامعه ای عاری از هر گونه تضاد (تضاد جنستی، تضاد طبقاتی، تضاد نژادی و تضاد مذهبی) را آفریده است. این همان چیزی است که منافع طبقه ی حاکم را در خاورمیانه به خطر انداخته و دولت-ملت های داعشمحور را دچار ترس شدیدی کرده است. مقاومتی که امروز در عفرین جریان دارد بازتاب مستقیمی از روابط دمکراتیک می باشد و به شدت تحت تأثیر آن می باشد. روابطی که در آن انسان آزاد گردیده، عدالت اجتماعی برقرار شده و زندگی معناداری شکل گرفته است و این همان چیزی است که انسان ها هزاران سال است که به دنبال آن می باشند و در نبود آن رنج می برند و این رمز پیروزی مبارزین کوبانی و عفرین بوده است. به همین جهت است که تا آخرین لحظه ی زندگی مبارزه خواهند کرد، چون تنها از راه مبارزه است که انسان می تواند به چنین آرمان و هدف بزرگی دست یابد و ما این را می دانیم که "در جنگ بین اراده ی انسان و قدرت، اراده پیروز خواهد شد."



اقتدار کامل باتمام توان مخالفان را از سر راه خود برداشت، به شهرهای کردستان حمله ور شد، رهبران حزب دمکراتیک خلق ها را زندانی کرد و... کاری که اردوغان انجام می دهد فاشیسم نژادی-مذهبی عریان می باشد و این مسئله در رابطه با هجوم ارتش ترکیه به عفرین به اثبات می رسد. دولت ترکیه حتی در خارج از کشور خود به کردها حمله می کند و در دستگاه تبلیغاتی تحت عنوان حمله به کفار آن را مشروعیت می بخشد. در مقابل چشم جهانیان مردم عفرین را بمباران می کند و دست به پاکسازی نژادی این منطقه می زند و آن را ویران می کند؛ دقیقاً همان کاری که داعشی ها انجام می دادند. امروزه تضادهای آشتی ناپذیر سیستم قدرت-ثروت جهانی در اشکالی چون داعش و اردوغان نمود پیدا می کنند و دست به تخریب و ویرانی می زنند تا روابط اقتصادی و تولیدی، سیستم کاپیتالیستی را تولید و بازتولید نمایند و این سیستم را از بحران و رکود نجات دهند. داعش و اردوغان تجلی گاه تضادهای آشتی ناپذیر تمدن کاپیتالیستی می باشند.

مقاومت عفرین

و اما مقاومت عفرین در برابر ارتش غاصب ترکیه که شباهت زیادی با مقاومت کوبانی در برابر داعش دارد. داعش و اردوغان هر کدام از این حمله هدف مشترکی را دنبال می کنند. هر دو می خواهند سیستمی که در شمال

برفهای سرخ

روژمان سلطانی

اقتصادی آن هم به صورت خُرد و مطالبات خلقی را کوچک نشان می‌دهد. در جبهه‌ی سرکوب نیز با دستمایه و بهانه‌ی حفظ آرامش همان معترضان را آشوب‌گر و عوامل بیگانه (!) خطاب قرار می‌دهد و راه را برای سرکوب و به تعبیر خودشان “برخورد” باز نگه می‌دارد.

جنگ روانی-رسانه‌ای که از طرف حاکمیت به راه انداخته شده است به هر شیوه‌ای متوسل می‌شود تا فضا هم در خیابان و هم در فضای مجازی از فضای اعتراضات دور شود و هم مطالبات و خواست‌های خلق را به کناری سوق دهد.

نقش ویژه‌ی اصلاح‌طلبان (حیله‌گران) نیز در اعتراضات اخیر قابل توجه است، به گونه‌ای که با تمسخر و نادیده گرفتن یا منحرف دانستن و یا آشوب‌گر و جنگ‌طلب و عناوینی ازین دست، نقش خود را در این جنگ ویژه ایفا کردند. اعتراضات اخیر روی واقعی و ذات آنها را بر همگان روشن کرد و مطمئن تمامی کسانی که به این گروه و دسته امید داشتند و یا انتخاب از میان “بد و بدتر” را مطرح می‌کردند، دانستند که انتخابی در کار نیست؛ بلکه این تنها حیله و فریبی از طرف حاکمیت برای خرید زمان و بقای خود بوده است. گروهی که حال با روشن شدن دست آنها و نقش اصلی در ایجاد فضای حاکمیتی موجود دیگری هیچ مقبولیت و محبوبیتی در میان خلق ندارند.

حال در چنین وضعیتی این خلق است که باید با هوشیاری و فکر با این مسائل برخورد کنند تا در این دام حاکمیت-دولت نیفتند، به گونه‌ای که هم مطالبات بر حق خود را بجا بیاورند و هم فریب “جنگ ویژه” را نخورند. زمستان سرخ امسال همچو گذشته نیاز به آگاهی و تفسیر درستی از وقایع دارد. نباید فراموش کنیم که چه خون‌هایی ریخته شده است. ادامه‌ی مبارزات و اعتراضات راه اصلی برای رسیدن به خواست اصلی خلقمان است.

به یاد بیاوریم در پس هر زمستانی سرد و سخت، بهاری سبز محبوس است.

بر این باورم که خلقمان، زمستانی به درازای تاریخ، به یاد ندارد که سرخ نشده باشد.

شروع هر گونه اعتراض و نارضایتی هیچگاه به کام حاکمیت خوش نیامده است، از اینرو با شدت تمام سرکوب و مورد هجوم سگهای نگهبانش قرار گرفته است. در روزگاری که فساد و اختلاس، دزدی و نابرابری در اوج است، حکومتی که پایه‌هایش بر دروغ و “موقت بودن” بنا نهاده شده، با خروش و اعتراض بیسابقه‌ای از طرف “حاشیه‌نشینان” روبه‌رو گشته است.

واکنش حاکمیت در قبال “اعتراضات سراسری” اخیر نیز همانند گذشته برفها را سرخ کرد و زندانها را پُرتر از همیشه. هر چند که روش و شیوه‌های سرکوب مثل گذشته نیست، اما خشونت و کشتار در آن هنوز حرف اول را می‌زند. در این برهه‌ی حساس، پروپاگاندا‌ی خاص حاکمیت برای به حاشیه بردن و انحراف مطالبات و خواست اصلی خلق بسیار با دقت از طرف گردانگان آن دنبال می‌گردد. در چند سال اخیر و به دنبال تغییرات وسیع در نحوه‌ی “سرکوب” با فعالین و اعتراضات، که شیوه‌های جدیدی بوده است همیشه سعی کرده‌اند خلق را به گونه‌ای خاص از خود بترسانند و پیشگامان را از درون اعتراضات به نحوی حذف کنند. با سرکار آمدن دولت نتولیرال روحانی، با لحن فریبکارانه‌ی خود زمان برای “حاکمیت-دولت” خریداری شد تا بتواند خود را برای این “جنگ ویژه”ی هر چند ناقص آماده کنند. گویا این امر آنچنان مهم بوده است که گاه‌اخبار ضدونقیض نیز به گوش می‌رسد که “سپاه” به عنوان سردمدار و لیدر همیشگی سرکوب و کشتار در این “جنگ ویژه” نقش همیشگی خود را ایفا نمی‌کند، بلکه سپاه به عنوان عضوی از “تیم ویژه سرکوب” با تجربه خود نقش مهمی را در این تیم به عهده دارد. در این وضعیت که دولت با “پروپاگاندا‌ی آشوب‌گر-معترض” وارد میدان شده است با نقش خاص خود و فریبکاری و ایجاد انحراف در اعتراضات سعی می‌کند به گونه‌ای دو پهلو هم راه را برای سرکوب باز بگذارد و هم این که نشان دهد بله اعتراضی نیز وجود دارد. در عین حال این اعتراض را فقط در مسائل



جهانگرایی، سقوط مدل دولتی آن و خیز انترناسیونالیسم روز آوا

پژمان ابراهیمی

خود اصطلاح انترناسیونالیسم و پایه‌های تئوریک آن نقطه عطفی بود که توانست موج عظیمی از نارضایتی‌های اجتماعی را در سرتاسر جهان و جوامع خاورمیانه سازماندهی کند و گامی نو در پیدایش افکار انقلابی و جریانات فکری مشابه بردارد. این حرکت‌ها در قبال آزادیهای فردی و اجتماعی همانند آزادیهای جنسیتی و طبقاتی گامهای بسیار مثمر ثمری برای جامعه‌ی بشری برداشته و تأثیرات بسیاری بر روند رشد اجتماعی گذاشت. تفاوتها و شباهتهای بسیاری مابین اسلامگرایی و انترناسیونالیسم چپگرایان می‌توان مشاهده کرد.

انترناسیونالیست بودن جریانات کمونیستی و چپ در جوهر خود عمل نادرستی نیست، اما حائز تامل است که آغشتگی جریانات مدعی انترناسیونالیسم به سیندرم قدرت‌گرایی سرسپرده که عامل به کژراهه کشانیدن این نوع حرکتها بود و عملکرد این جریانات نیز در راستای توسعه طلبی‌های استیلاگرایانه‌ی شوروی برای انباشت سرمایه و اعمال نفوذ قدرت خود بر حوزه‌ی وسیعتری از جهان شکل می‌یافت.

پیش از پراکندگی جنبشها و سازمانهای چپ محور در جغرافیای خاورمیانه و تئوریهای شبهه مارکسیستی، بسیاری بر این باور بودند که راه گذار به جامعه‌ای ایده‌آل و رسیدن به آن بهشت عدنی که خلقهای تحت ستم و طبقات تحت استثمار در پی آنند، از رهگذر جنبشهای انقلابی با محوریت تئوریهای مارکس و انگلس می‌گذرد. متأسفانه این جنبشها به دلیل متناسب نبودن با بافت جوامع شرقی نه تنها نتوانستند پدید آورنده‌ی آرزوها و رویاهای خلقها گردند، بلکه بانی سرخوردگیهای سیاسی جوانان سوسیالیست نیز شدند، که سرانجام به ناکامی این احزاب از جمله حزب توده‌ی ایران و حتی چریکهای فدایی خلق انجامید که می‌توان آنها را به عنوان نمونه شکست خوردگی این نوع جنبشها نامبرد.

همچنین اسلامگرایی که معاصر با تفکرات چپگرایانه در جوامع خاورمیانه رشد می‌کرد، با ذهنیت اسلام جهانشمول خود، راهگشای بحرانهایی شد که می‌توان اذعان نمود بنیادهای اسلامگرایی را بنا نهاده که امروزه در خاورمیانه شاهد حضور ویرانگرانه‌ی آن هستیم.

فراهم آورد.

نکته‌ی حائز اهمیت این است که در انترناسیونال سوم تلاش‌های بسیاری برای ایجاد نوعی از هماهنگی احزاب و سازمان‌های کمونیستی انجام شد که تحت برنامه‌ای واحد زیر نظارت حزب کمونیست روسیه فعالیت می‌کردند و در راستای آرمان‌های لنینیستی که خود را مطابق با آرمان‌های مارکس جلوه می‌داد. اما پس از مرگ لنین می‌توان اذعان کرد که کمینترن رفته رفته رو به خاموشی گرایید و با به قدرت رسیدن استالین، عمر انترناسیونال سوم هم به پایان رسید، و با تغییر نام آن به کمینفرم انحرافات جنبش‌های چپ و سوسیالیستی به مراتب بیشتر گشت و تبدیل به وسیله‌هایی برای تحقیرنامه‌های کاپیتالیسم استالینیستی در شوروی شدند.

تاثیرات این نوع طرز تفکر در جوامع خاورمیانه در پیچه‌ی بنیاد نهادن سیستمی ناموفق در این منطقه را پایه‌ریزی کرد، آن هم با هدف تقلیل مطالبات کارگران و تداوم ابژه‌سازیشان بعنوان جوهر واقعی الیناسیون که خودشان نیروی اصلی آن بودند. اینگونه بود که کارگر بودن و کارگر ماندن (هویت سازی کارگری) به عنوان مطالبه‌ی اصلی طبقه کارگر باقی ماند تا سیستم سرمایه‌داری به قدرت افزونی خود در حوزه انباشت سود و سرمایه تداوم بخشیده و جنبش‌های پرولتری را با خود در گردباد سرمایه ناپدید سازد.

اصل دیگری که منجر به شکست این رویکرد شد، اعتقاد مارکس برای درست کردن دولت-ملتهای کارگری بود تا به وسیله‌ی آن بر ماشین قدرت سرمایه‌داری حمله‌ور گشته و ریشه‌های کاپیتالیسم را که موجب گمراهی جوامع، از دستیابی به خواسته‌های آنان بود را به لرزه در آورد؛ فارغ از اینکه ساختار دولت-ملت خود یکی از پایه‌های اساسی سیستم مدرنیته‌ی کاپیتالیستی بوده و نمی‌توان با بکارگیری این ترفند جوامع را به سوی آرمان‌های خود هدایت نمود.

در رویکرد مارکسیستی و حتی لنینیستی، همه‌ی معضلات جامعه ابعاد طبقاتی و کارگری داشته و این باعث می‌شود که آنها بیرون از دایره‌ی حوادث و همچنین جنبش‌های اقصاری که ماهیت کارگری نداشته یا برای خود قائل نبودند، قرار گرفته و شعاع عملکرد آنها در مقیاس‌های وسیع اجتماعی عقیم بماند. در واقع کوچک‌نمایی معضلات اجتماعی جوامع به مطالبات کارگری مردابی بود که رویای بهشت کمونیستی مارکس را با خود به قعر زمین فروکشاند.

خاورمیانه به طرق گوناگون مشمول برنامه‌های انترناسیونالیستی می‌گشت که سبب به وجود آمدن جنبش‌های متعددی گردید که با رفرمهایی که در آن انجام شد به سوی ناسیونالیسم فارسی، عربی و ترکی قدم برداشت. رژیم بعث در عراق و سوریه و حزب توده ایران (این مورد به دولت ختم نشد) را می‌توان به عنوان نمونه نام برد.

بروز اسلامگرایی با ظهور سید جمال الدین اسدآبادی که برای

تقلیل دهی روحیه‌ی انترناسیونالیستی طبقات تحت ستم، به قدرت افزونی پشت نقاب مبارزه علیه بیعدالتیهای اجتماعی دولت - ملتهای انحصار طلب کمونیستی، رویکردی را بنیان نهاد که میان این جنبش‌ها و همبستگی طبقات ستمدیده جامعه فاصله ایجاد و انترناسیونالیسم آنها را با نتیجه‌ای معکوس روبرو ساخت.

در واقع آنها خواسته یا ناخواسته در راستای اهداف کاپیتالیسم روسی قدم بر می‌داشتند و مدلی را وارد کرده بودند که در واقع نه انترناسیونالیسم خلقها و طبقات زیر ستم، بلکه انترناسیونالیسم قدرتها بود.

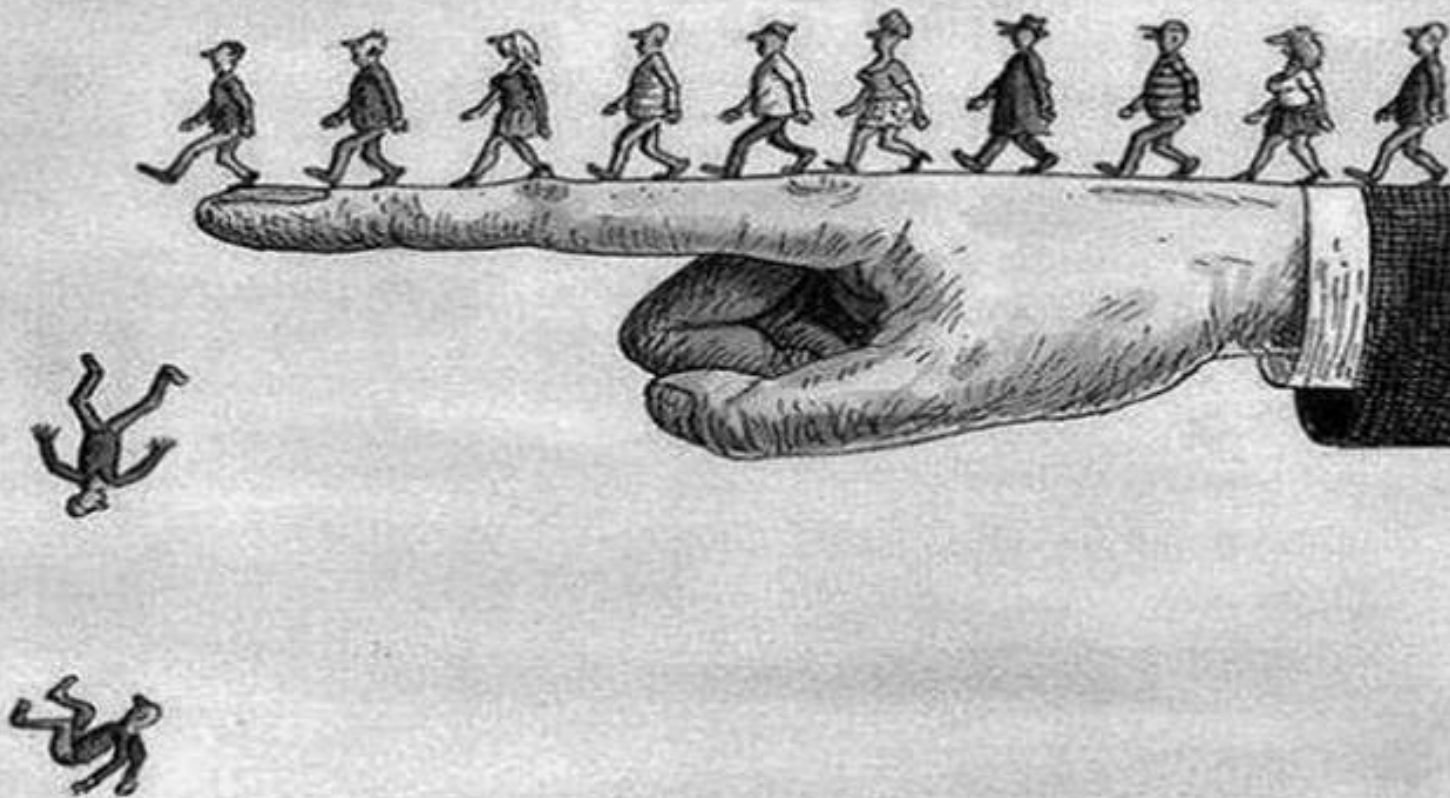
انکارناپذیر است که ناتوانیشان از درک محتوایی انترناسیونالیسم، سازمانیابی داخلی را در مقابل وظایف انترناسیونالیستی فلج می‌ساخت و این جریانات به همین دلیل در امورات سازماندهی اجتماعی و حتی طبقاتی نمی‌توانستند جایگاهی کسب کنند.

فراوش کردن مطالبات توده‌ای و به حاشیه بردن قدرت نهادهای مردمی نظیر شوراهای دوری گزیدن از کالبدشکافی و آسیب شناسی اجتماعی جامعه زمینه‌ای فراهم نمود تا میدان را برای نهادهای ضدانقلابی نظیر ارگانهای سرکوبگر و همچنین شوراهای اسلامی کارگری فراهم و زمینه‌ی حاکمیت رژیم کنونی را مهیا ساخت.

انترناسیونالیسم در واقع به عنوان زیربنای تئوریک همبستگی طبقه‌ی کارگر پا به میدان نهاد تا در مقابل حوزه‌بندیهای جهان بر اساس دولت-ملتها از سوی نظام سرمایه‌داری جهانی برای به انحصاردرآوردن بخشی از نیروی کار انسانی جهان و به منظور رقابت بیشتر برای سودافزونی و انباشت سرمایه و قدرت در دست الیتهای خاصی از طبقات حاکم، قد علم سازد.

بر همین اساس همبستگی و اتحاد کارگران جهان و انقلابهای وسیع که از دیدگاه مارکس راه برونرفت از منجلاپی بود که سیستم سرمایه‌داری برای جوامع انسانی ایجاد کرده بود، ایده‌آل مناسبی بود برای بنیاد نهادن جامعه‌ی کمونیستی مد نظر او، اما شیوه‌ی پراکتیزه کردن این تئوریه‌ها، نواقص بسیاری داشت که منجر به شکست و به طبع آن سوء استفاده‌ی طبقه‌ی حاکم سرمایه‌دار از آن و به شکست کشاندن رویای بهشت کمونیستی مارکس کشیده شد.

بروز سنیکالیسم که می‌توان گفت نقطه سقط جنبش کمونیستی بود بمانند ابزاری به خدمت کاپیتالیسم درآمده و مطالبات کارگران را به کمترین حد خود و تنها در حد مطالبات رفرمیستی ناچیز تقلیل داد که عبارت بودند از افزایش دستمزد و امرار معیشت و تداوم زندگی در زیر لوای هویت کارگری سرمایه پسند با امکانات رفاهی محدودی که جوابگوی بخشی از نیازهای روزمره‌ی کارگران باشد و این موجبات شکست جنبش‌های کارگری و همگرایی انترناسیونالیسم غیر کارگری با کاپیتالیسم گلوبالیست را



خمینی، جنبش‌های خیابانی و توده‌ای و کارگری را با نتایجی کاملاً معکوس روبرو ساخت. در واقع قدرتهای غربی با بکارگیری این ترفندها، نطفه جنبشهای چپ را در ایران خفه کرده و برای مدتی طولانی و تاکنون آنان را به قعر صفحات تاریخ پرتاب نمودند. این سرآغازی بود تا اسلامگرایی با محوریت ولایت فقیه در این سرزمین پا به عرصه سیاست نهاده و باتلاقی را ایجاد کند که همگان شاهد آن هستیم.

فرامنطقه‌ای کردن تفکرات اسلامگرایانه (پان اسلامیسم) که با جمهوری اسلامی به مثابه پیشاهنگ اسلام شیعه در خاورمیانه با تئوری صدور انقلاب آغاز و سپس با صدور سلفیگری و وهابیسم از سوی عربستان سعودی ادامه یافت.

بعدها ترکیه‌ی اردوغانیستی با رویکرد خلافتگرایانه پا به میدان اسلامگرایی فرامنطقه‌ای نهاده و با تاخت و تاز آنها و چراغ سبز غرب محیط رشد تروریسم پاناسلامیستی مهیا و به سرعت سیر صعودی بخود گرفت. هر کدام از این قدرتهای منطقه‌ای به تقلید از روسیه‌ی کمونیستی به تولید و پرورش سازمانها و جنبش‌های سرسپرده‌ی ملیتانت پرداخته که با رویکردی تروریستی منطقه را درنوردیدند.

هرچند همراه با شکل‌گیری سلسله قیامهای موسوم به بهار عربی و اقدامات پاناسلامیستها برای گسترش اسلامگرایی با شکست روبرو گشت، اما بکارگیری دین و استفاده از آن برای

بنیانگذاری مکتب اسلامگرایی در خاورمیانه جزء پیشاهنگان این خط فکری به حساب می‌آید، از جمله شخصیت‌های بانفوذی بود که در پایه‌ریزی این طرز تفکر و اشاعه‌ی آن در جوامع خاورمیانه نقش غیر قابل انکاری داشت.

اسلامگرایی در خاورمیانه در شعارهای خود مبنی بر مبارزه با امپریالیسم جهانی با رویکرد انترناسیونالیسم کمونیستی همسو بود. اسلامگرایی که با حسن البنا و تاسیس اخوان المسلمین در مصر که با راهبردی نوین پا به عرصه سیاست خاورمیانه گذاشت، راهگشای خط فکری نوینی شد که با توسل به پایه‌های عقیدتی دین اسلام، گرایشهای برخی از اقشار آسیب پذیر جامعه در جهت اهداف خود سازماندهی می‌کرد.

عدم حضور نیرومند و موثر جنبشهای ضدکاپیتالیستی در میان اقشار آسیب پذیر جامعه، این نیروی وسیع را به اسلامگرایان ارزانی داشته و سرانجام به بلعیدن برخی قیامهای توده‌های در خاورمیانه و بنیاد نهادن سیستمهای حکومتی نظیر حکومت اسلامی ایران و دولت اسلامگرایی اردوغان اقدام ورزیده و در نتیجه به کزراهه کشاندن جنبشهای توده‌ای را با خود به همراه داشت.

پس از واگذاری قیام خلق‌های ایران در ۵۷ به گماشتگان غربی و استفاده ابزاری از گرایش ضدامپریالیست‌نمایانه‌ی آنها برای فریب سازمانهای چپ و جنبش‌های توده‌ای و تمکین آنها به رهبری



شعله‌های منازعاتشان رو به زوال نهاده، ولی بر خاکستر آنها انترناسیونالیسم راستین چشم به دنیا گشوده و نوید بخش رهایی از پارادایمهایی خواهد شد که نسل به نسل انسانها در اسارت نظام‌های طبقاتی محصور نگاه داشته را به سوی آرمان‌هایشان هدایت می‌کند.

انترناسیونالیسمی که مبنای آن نه تنها همبستگی طبقه کارگر، بلکه همه اقشار جامعه و همچنین انترناسیونالیسم خلقهاست که خود را در انقلاب روزآوا نمایان ساخته است. روزآوا که تعاریف متفاوتی را برای انقلاب و همزیستی مابین خلقها آفرید، امروزه مدلی را رهبری می‌کند که می‌توان آنرا انترناسیونال خلقها نامگذاری نمود که حتی نمونه‌ی سیستمی موفق و کارآمد است، آنچنان که حتی می‌تواند و باید که به مدلی برای تمامی خاورمیانه تبدیل گردد.



همگونسازی بافت موزائیکوار خاورمیانه مسبب به وجود آمدن جنگهای متعددی در این منطقه شده است که منطقه را با سقوط مواجه ساخته است.

بدیهی است که کاپیتالیسم برای توسعه‌ی بازار مورد نیاز خود، به جنگ و نزاع میان خلقها نیازمند است و تداوم این کار ضامن ادامه حیات این سیستم است. بدین منظور با بکارگیری همه‌ی پتانسیلهای خود سعی در به قهقرا بردن جنبشهای اجتماعی و همچنین تمایل به بروز تنشها و جنگها و درگیری نیروهای منطقه‌ای، توازن قوا را بر اساس منافع خود تغییر داده و معادلات سیاسی را مطابق با گرایشهای طبقاتی خود باز طراحی می‌نماید.

در این کشمکشهای ابرقدرتها، قدرت‌ها و شبه قدرت‌ها در منطقه، گرایشهای شبهه انترناسیونالیستی اعم از چپ و اسلامگرایی در بطن

گاهی شکوه

در خیابان است
زیر ضربات باتوم
یا چهار راهی پر از آتش و دود..
گاهی شکوه
گوشه ی در مانگاه است
زیر توپ و تشر مامورین
وقتی غرق در خونی
یا زیر شلاق است
وقتی حق می طلبی
یک سلول انفرادی
یا جایی آن دور ، در غربت
گاهی شکوه در شکاف دروازه
ایست
که چشم به راه عزیزت نشسته ای
یا نوک مگسک
وقتی قلب ظلم را نشانه رفته ای
به راستی ما -
چه با شکوه زیسته ایم
گاهی شکوه در نا کجا آباد است
یا جایی به وسعت
" امیرپرویز "



نگاهی کوتاه به تشکلهای مختلف کارگری و اشکال سازمان‌یابی کارگران

بهباد بارخدایی

سطح معیشت، اوضاع اقتصادی و شرایط کاریشان، در دوره‌های مختلف بنا به توازن قوای طبقاتی کارگران پیشرویهایی داشته‌اند. باید به این نکته توجه نمود که جنبش کارگری متأثر از گرایش‌های مختلف است. هر کدام از این گرایش‌ها در هر دوره‌ای توانسته‌اند در درون تشکلهای کارگری دست بالا را داشته باشند، کارگران توانسته‌اند خواسته‌های خود را در سطح وسیعتری به بورژوازی بقبولانند و یا بدرجهای عقب‌نشینی کنند. اما در مواقعی که گرایش رفرمیستی و سوسیال‌دموکراسی در اتحادیه‌ها قویتر بوده‌اند، کارگران با چالش جدی برای تحمیل خواسته‌هایشان روبرو گشته‌اند. به همین دلیل گرایش‌های مختلف درون جنبش کارگری توانسته‌اند به درجات مختلف در جنبش کارگری نقش بازی کرده و در کشمکش با خریداران نیروی کار تاثیر گذار باشند.

تشکلهای کارگری در سطح جهانی با مشکلات زیادی روبرو بوده و با فداکاری و جانفشانیهای چشمگیری موفق شدند که خود را به کارفرمایان و صاحبان سرمایه بقبولانند. سازمانها و تشکلهای کارگری بیشماری را که امروز در سطح جهانی مشاهده می‌کنیم، تاریخ مبارزاتی عظیم، اعتصابات، بیکاری، دستگیری و زندان و ... را پشت سرگذاشته‌اند و همیشه در یک مبارزه بیامان طبقاتی با سرمایه در جدال بوده و بی وقفه زیر فشار و تهاجم بوده و هستند. واقعیت این است که تشکیل اکثریت این اتحادیه‌ها و سندیکاهای کارگری در شرایطی صورت گرفته است که کارگران برای شرایط بهتر و گرفتن حقوق اولیه و مسلم خود به این آگاهی دست یافته‌اند که حداقل‌ترین خواسته‌ها هم بدون شکل و سازمانیابی امکان‌پذیر نیست و مقابله فردی جوابگوی نیاز آنها نخواهد بود. فقر و بیکاری، حقوقهای پائین، ناامنی محیط کار و بی‌امنیتی شغلی و ... آنها را بر این داشت که به اشکال مختلف خود

در جامعه سرمایه‌داری، دائماً طبقه‌ی کارگر برای بقای خویش در جدال طبقاتی با سرمایه است، کارگران زمانی می‌توانند خواسته‌هایشان را به کارفرما و صاحبان سرمایه بقبولانند که متشکل شده باشند. بنابراین کارگران با هر چه بیشتر متشکل شدنشان است که می‌توانند بکوشند از این شرایط وحشیانه و شدت بیرحمانه‌ی رهایی یابند و موقعیتی بهتر و انسانی‌تر برای خود بدست آورند. آنها بدون حمله به منافع بورژوازی، که همانا استثمار کارگران است، قادر به انجام این کار نخواهند بود. بورژوازی با تمام نیرویی که ثروتش و قدرت دولتی در اختیار او میگذارد از منافع خود دفاع می‌کند. اما به همان نسبتی که کارگران اقدام به تغییر وضع موجود نموده و متشکل شوند، به همان نسبت هم بورژوازی مانند یک دشمن قسم خورده در مقابلشان خواهد ایستاد.

در طول تاریخ سرمایه‌داری، کارگران در سطح جهانی و کشوری از تشکلهای مختلف برای متشکل شدن استفاده نموده‌اند. اتحادیه‌ها، سندیکاها و مجامع عمومی و شوراها الگوهایی از تشکلهای کارگری بوده که به اشکال و درجات مختلفی کارگران را متشکل کرده و از نقش و جایگاه مهمی برخوردار بوده و تاثیرات به‌سزائی نیز در این سالها به جا گذاشته‌اند. ناگفته نماند که سرمایه‌داران همیشه متشکلانند و متحدانه برای منافع خود عمل نموده و ابزارهای دولتی را در دست خود دارند. آنها از نظر تعداد در مقایسه با کارگران تعداد کمی بوده و در اقلیت هستند، و طبقه مجزایی را در تقابل با طبقه کارگر تشکیل می‌دهند. نباید از نظر دور داشت که تشکیل اتحادیه‌ها در اثر مبارزات کارگران به سرمایه‌داری تحمیل شد. اتحادیه‌های کارگری جدا از پروسه‌ی تکوین تاریخیشان، به مثابه ابزار مبارزاتی کارگران برای حفظ



ایجاد می نمایند.

سازمانیابی طبقه‌ی کارگر تاکنون به اشکال مختلفی صورت گرفته است، ایجاد جمعیهایی در محله‌ها و مراکز کار و زندگی که توانست به مرور با دخیل کردن کارگران در محیط و شرایط کاریشان گروه‌ها و انجمنهای کارگری را سازمان بدهند و تاریخاً برای ارتقاء آن و تداوم کار، فعالیت‌های جمعی، کلاسهای آموزشی، تدوین مطالبات و خواسته‌ها، مطلع شدن از کارگاه و کارخانه و شناخت کافی از آن، ارتباط با دیگر گروه‌ها و انجمنها را لازمه‌ی ادامه کاری خود می دانستند. ایجاد صندوقهای بیماری، قرض، بیمه و بیکاری برای تمام متقاضیان و مشمولین کار و یاری رسانی مالی به اعضایی که نیاز مبرم داشتند را در میان خود سازمان دادند و جمع زیادی از کارگران را حول این صندوقها گرد آورده و موفق شدند ارتباط منظم و تنگاتنگی بین بخشهای مختلف کارگری برقرار کنند. پشتیبانی از اعتصابات و سازماندهی اعتراضات مشترک را در دستور گذاشته و در سطح سراسری خود را سازماندهی کردند. در سطح جهانی شیوه‌ی ایجاد این گروه‌ها، انجمنها و سازمانهایی از این دست از تشابهات بسیاری برخوردارند.

کارگران در سطح جهانی برای ایجاد سازمانها و تشکلهای خود با مشقات و معضلات، خشونت و وحشیگری صاحبان سرمایه، دولتهای حامیشان و نیروهای نظامی روبرو شده‌اند. این شرایط ویژه‌ی این گوشه و یا آن گوشه دنیا نیست. تشکلهای کارگری در سطح جهانی در یک کشمکش دائمی و روزمره با صاحبان سرمایه بوده و هستند. اشتباه است اگر که فکر کنیم کارگران و تشکلهای کارگری مشکلاتی نداشته و یا همیشه از حقوق اولیه‌ی حق تشکل و آزادیهای نیم بند سیاسی برخوردار بوده‌اند. همین اتحادیه‌ها و سندیکاهایی که به نظر جماعت به اصطلاح رادیکال، اشکال دارد

را سازماندهی کنند. کارگران در محل کار از موقعیتهای مختلف برای گفتگو، شور و مشورت و تبادل نظر سر مسائل مهم کارگری و مطالبات و خواسته‌های خود استفاده نموده‌اند، خود را حول مسائل و مطالبات مختلف سازمان داده‌اند، از هر موقعیتی استفاده نموده تا تشکلهای خود را قویتر کنند و یکصدا شوند، متشکل شدن کارگران در گرو آمدن پیامبر، فدائی، مجاهدی و یا فلان کادر نبوده و نیست، خود آنان نیروی اصلی هدایت کننده خود بودند و هستند و در محل کار و زندگی گرد هم می‌آیند، زیرا که در یک شرایط یکسان درون خود و به درجات و اشکال مختلف به هم بافته شده‌اند. این یک خصوصیت ذاتی طبقه‌های است که محصول تولید است. باید پذیرفت که مقاومت در برابر استثمار هر روزه جزء هویت طبقاتی کارگران است، آنگاه باید این را پذیرفت که مبارزه این طبقه همواره اشکالی از اتحاد و همبستگی طبقاتی را بسار می آورد. آنها استثمار و بی حقوقی را با تمام وجودشان لمس کرده و شاهد آن هستند، لذا راه برون رفت را خود با توجه به شرایط و توازن قوا سازمان می‌دهند، سازماندهی اصلی کارگران در محلهای کار و کارخانه‌ها صورت گرفته و می‌تواند به تشکلهای توده‌ای تبدیل شود. در ادامه کارگران دریافته که نیاز است در اشکال مختلف برای پیشبرد خواسته‌ها و پیشرویشان در مبارزه با کارفرماها، خود را سازمان دهند. تشکلهای وسیعتر اجتماعی که بتواند با بی‌مسکنی، بیماری، مبارزه با اعتیاد به الکل و مواد مخدر مقابله کند، نیز سازماندهی شوند. صندوقهای مختلفی را برای یاری در شرایط سخت خود سازمان داده، این حرکت جمعی همبستگی طبقاتی کارگران را ارتقاء داده و در عمل متعلق بودن خود به یک طبقه با درد و منافع مشترک را لمس و اثبات میکنند. کارگران از مشکلات و کمبودهای خود آگاه شده و با درک یکسان از شرایط، هم به ضرورت مبارزاتی دست یافته و بدین وسیله با اعتماد نسبت به خود، سازمانهای کارگری را

در قدرت‌اند و سیاست حاکم در این سازمانها دیکته می‌شود. البته این بدان معنی نیست که در میان این سازمانها هیچ اعتراض و اختلافی موجود نیست. اما سیاست غالب، ابزارها و پستهای تصمیمگیری در اختیار نمایندگان واقعی کارگری نیست. کارگران در تصمیم‌گیریها نقشی ندارند. مشکل این تشکلات از یک طرف سیاست غالب لیبرالی و از طرف دیگر نوع آرایش و سازماندهی این تشکلات است. که صد البته سازماندهی منطبق با سیاستهای بورژوازی است. سوسیال دموکراسی تماماً گنبدیدگی لیبرالی، ناسیونالیستی و رفرمیستی خود را به درون تشکلهای کارگری و در میان کارگران اشاعه داده است.

احزاب غیر کارگری، سوسیال دمکرات و لیبرال موفق شده‌اند که تاثیر مستقیم سیاسی بر این تشکلهای کارگری داشته باشند و کلاً آنها را از اهداف واقعیشان دور نمایند و بجای اینکه به عنوان ابزاری برای دفاع از حقوق و مطالبات کارگران عمل نمایند، با تسلط سیاستهای گرایش راست جنبش کارگری و سوسیال دموکراسی بر این تشکلهای کارگری تلاشند که آنها را از محتوای واقعی تهی نمایند و برای منافع و در قدرت بودن رأی مورد نیاز بورژوازی را تامین نمایند.

در میان گرایش ناسیونالیستی، رفرمیستی و لیبرالی دست بالا در بخش وسیعی از تشکلهای کارگری در سطح جهانی را داشته و بیشترین تاثیر را در این تشکلهای گذشته‌اند و سالها توانسته‌اند با نیروی اجتماعی و وسیع این تشکلهای کارگری، حضور خود را در پارلمانها و تصویب قوانین علیه خود کارگران و اعضای اتحادیه و سندیکا بتصویب برسانند.

گرایش راست درون جنبش کارگری با تسلط خود طی سالها کشمکش سعی در دور نگه داشتن تشکلهای کارگری از سیاست را داشته و سعی نموده‌اند در بهترین حالت فقط مبلغ مسائل صنفی برای کارگران باشند و با محدود نمودن خواسته‌های آنها در سطح کارگاه و کارخانه، دخالت در مورد سیاست را صرفاً به سیاستمداران و یا احزاب پارلمانی بسپارند. این گرایش رفرمیستی که خط سیاسی خود را از احزاب لیبرال و سوسیال دمکراتش می‌گیرد همیشه به کارگران گوشزد می‌کنند که فراموش نکنید که موفق شده‌اید حق رای را بدست آورید و چند سال یکبار از این حق استفاده کنید و از میان سیاستمدارانی که مشغول تدوین قوانین نه تنها علیه کارگران بلکه اکثریت جامعه هستند، با رای به آنان در سیاست دخالت کنید.

مهمترین ضربه به سازمانهای کارگری زمانی وارد می‌شود که آنها توافق نامهای همکاری طبقاتی را امضاء کرده و با احترام به همکاری طرفین، استقلال طبقاتی، مبارزه علیه استثمار از دستور خارج شده و تشکلهای عظیم کارگری به ابزاری کم تاثیر و بی‌خاصیت تبدیل می‌شوند. در این معامله و امضاء توافقنامه‌ها

و براحتی فحش و لعنت نثارشان می‌کنند با از خود گذشتگی و فداکاری، خون و رنج ساخته شده‌اند. برای این جماعت درک رابطه‌ی رفرم و انقلاب مشکل است. هر رفرمی را با رفرمیسم اشتباه گرفته و در کشان از انقلاب بخشاً مانند جهاد کردن مسلمین است، البته فقط در حرف، که مجاهدتی در عملشان نیز دیده نمی‌شود.

حساب آن سازمانهایی که دست ساخته و یا زیر نفوذ نیروهای امپریالیستی می‌باشند و به عنوان تشکلهای کارگری سعی شده به کارگران قالب شود، مجزا است و از حوصله این نوشته خارج.

اینکه اتحادیه‌ها و سندیکاها بخشی از منافع کارگران را در چهارچوب نظام حاکم مطالبه کرده و می‌کنند از ارزش مبارزاتی آنها نمی‌کاهد. بدون همین درجه از مبارزه شرایط ده چندان سختتر می‌شد و ناامنی را چه در محلهای کار و چه در سطح جامعه را به همراه می‌آورد. صاحبان سرمایه، تحمل همین درجه از تشکیلاتی کارگران را هم ندارند. بخش وسیعی از این اتحادیه‌ها بعنوان نمایندگان اعضای خود حق برخورداری از عقد قرار دادهای کاری و دسته جمعی در مورد شرایط کار، ایمنی کار، ساعت کار، تعطیلات سالیانه و سطح دستمزدها را بعهده دارند، که تاثیر مستقیم در زندگی روزمره‌ی کلیه فروشندگان کار دارد.

زمانی که کارگران با ایده‌ی دفاع و مبارزه از حقوق خود پا به میدان گذاشتند، موفق شدند که در سازمانهای خود متشکل شده و تشکلات توده‌ای قوی سازماندهی کنند. این سازمانهای کارگری به حق میتوان گفت ضرورت وجودیشان در عین حال مانعی است برای اینکه صاحبان سرمایه بتوانند به راحتی منافع و سود بیشتر بدون تقبل بخشی از خواست کارگران را کسب کنند.

دست آوردهای جنبش کارگری در کشورهای مختلف نتیجه‌ی مبارزه‌ی متشکل کارگران در سطوح مختلف بوده و با توجه به اوضاع سیاسی دوره‌های گذشته، دولتهای سرمایه‌داری مجبور به پذیرش بخشی از رفاهیات برای حفظ خود و ترس از شعله اعتراض و انقلاب شده‌اند. متأسفانه سیاست غالب در اکثر تشکلهای کارگری در سطح جهانی نتیجه نامطلوبی را هم بهمراه داشته و این تشکلات مبارزاتی کارگران که هدفی جز دفاع از منافع کارگران و اعضای اتحادیه و سندیکایی را عهده دار نبودند، تبدیل به تشکلاتی شده‌اند که توده‌ی کارگر در آن دخالتی نداشته و آنها نقش نمایندگی کارگران را به خود داده‌اند و در پشت میزهای مذاکره با کارفرمایان و سران سرمایه و به دور از چشم کارگران توافقاتی ما بین خود حاصل نموده‌اند و بخشاً کارگران را به سکوت و تولید بیشتر دعوت می‌کنند. تحت عنوان دفاع از میهن تولید بیشتر و سود دهی بیشتر را تبلیغ میکنند. بخشاً به فکر قدرت خرید هستند، تا تولید بی‌مشتری نماند. بخش وسیعی از تشکلات عموماً ابزاری برای پیشبرد سیاستهای حاکم و دولتهای



بحران و مشکلات بیشماری روبرو شده‌اند و حتی امکان پیشروی آنها نسبت به دوره‌های قبل مشکل‌تر شده است. اما شاهد این هستیم که این موج در حال تغییر بوده و باد به نفع تشکلهای کارگری شروع به وزیدن خواهد کرد.

در چند دهه‌ی گذشته شاهد بدتر شدن اوضاع و یا پس گرفتن امکانات رفاهی که توده‌های کارگر آن را طی مبارزه بدست آورده‌اند، هستیم. در عدم وجود سازمانها و تشکلهای واقعی کارگری که دخالتگر در حیات اجتماعی باشند، میدان را هم بورژوازی و هم تشکلهای مختلف راست و سوسیال دمکرات که با سیاستهای بورژوازی همسویی دارند رقم زده‌اند، مبارزه طبقاتی را تحت الشعاع خود قرار داده و در همکاری و آشتی با طبقه سرمایه‌دار موفق شده‌اند که منافع صاحبان و مالکان سرمایه را تامین نمایند و بیشترین ضربه را به منافع طبقه کارگر وارد نمایند.

لیبرالیسم در طول تاریخ هم از زاویه‌ی نظری و هم عملی نمایانگر این بوده است که از نظر بورژوازی جهانی آلترناتیوی مناسب برای به سکوت کشاندن اکثریت جامعه و تحمیل شرایط دشوار بر توده‌های کارگر و زحمتکش برای تامین منافع مالکان و صاحبان سرمایه است و دولتهای دست نشانده چه با رأی و چه بدون رأی، چه با تقلب و چه به زور، که در مسند قدرت نشسته‌اند، ابزار دست طبقه حاکمه یعنی سرمایه‌داران هستند. دولتهایی که با حمایت و حفظ سیستم استثمارگرانه، حافظ منافع سرمایه‌داران و مالکیت خصوصی می‌باشند.

بخش وسیعی از اتحادیه‌ها و سندیکاها همانطور که گفته شد، اگر به همین روال به کار خود ادامه دهند، جایگاه خود به عنوان ظرف مبارزاتی مناسب برای منافع کارگران را کاملاً از دست خواهند داد. زیرا که این سازمانها سیاست حاکم بر آنها و ابزارهای تصمیم

سعی می‌شود ضمن آشتی طبقاتی و همکاری کار و سرمایه، کارگران و سازمانهای کارگری را به زانده سرمایه تبدیل نمایند. صاحبان سرمایه موفق شده‌اند با این توافقات، مجریان اصلی شرایط کار باشند و سود مورد نیاز را با دادن کمترین بها تامین کنند. اما با فشار کارگران و گرایشات چپ درون اتحادیه‌ها و سندیکاها کماکان جنگ برای گرفتن امکانات، شرایط بهتر کاری، امنیت شغلی، امنیت محیط کار، دستمزد بهتر و... در جریان است. متأسفانه کماکان خیلی از نیروهای رادیکال و چپ یا عضو نافع‌اند و یا اینکه امید به تغییر موقعیت را از دست داده‌اند و بخشی از آنها هم منتظر هستند شرایط بمرور تغییر یابد. طی این سالها که نئولیبرالها دست بالا را داشته‌اند، با تبلیغ فردگرایی و ضد کارگری و نیز بی‌استراتژی بودن اتحادیه‌ها، اعضای زیادی از تشکلهای کارگری استعفا داده و به افراد و انزوا کشیده شده‌اند. در حالی که نیاز به مبارزه‌ی فعالتر از طرف نیروهای رادیکال و چپ برای تاثیرگذاری سیاسی جدی از درون تشکلهای و نیز در سطح اجتماعی علیه نئولیبرالیسم و دخیل کردن کارگران و اعضای تشکلهای کارگری در حیات سیاسی و اجتماعی است. بی‌افقی نیروهای رادیکال و گرایش چپ جنبش کارگری، میدان را برای یکه تازی لیبرالها و سوسیال دمکراتها کماکان باز گذاشته است. بی‌افقی اتحادیه‌ها در این دوره‌ها دو چندان شده و آلترناتیوهای کهنه باز سر بیرون آورده‌اند. نباید فراموش کرد که گرایش چپ درون اتحادیه‌ها و سندیکاها سعی می‌کنند که از منافع کارگران پیگیرانه دفاع کنند و بخشاً در سطح بین‌المللی در محدود تشکلهایی دست بالا را دارا هستند، اما بعلت محدود بودن توان و عدم توازن قوا تغییرات قابل چشمگیری بوقوع نپیوسته است.

جنبشهای اتحادیه‌ای و سندیکایی در این چند دهه‌ی گذشته با



حاکمان، دولتها و صاحبان سرمایه با استثمار و ستم بر اکثریت جامعه تامین می‌گردد. نظام حاکم برای حفظ قدرت، قوانین و احکام طبقاتی خود را مبنی قرار داده و ابزارهای زور و سرکوب فراوانی را سازمان داده است. تمامی امکانات جامعه که با کار و سختی کارگران و زحمتکشان تامین می‌شود و تمامی دارایی‌ها و منابع متعلق به همگان را به مالکیت خصوصی خود در آورده‌اند. نیاز این نظامها برای حفظ قدرت سیاسی و اقتصادی، کسب سود بیشتر از طریق استثمار وحشیانه‌ی کارگران و مردم زحمتکش جامعه است. منافع جهانی سرمایه‌داران در تقابل با یک زندگی انسانی، برای اکثریت آحاد جامعه که طالب رفاه و آزادی هستند، قرار می‌گیرد. طبقه‌ی کارگر نیز باید بتواند متحد و یکپارچه سازمانهای مبارزاتی خود را سازمان و سامان داده و تشکلهای طبقاتی خود را در هر گوشه‌ی این دنیا برپا کند و در یک جنگ طبقاتی در مقابل نظام حاکم قد علم کند. دنیای امروز با همکاری طبقاتی با حفظ و پاسداری از مرزهای موجود و یا با همکاری و مشارکت طبقات تغییر نمی‌کند. کسب نان و آزادی، یک زندگی انسانی در گرو یک جنگ طبقاتی است. طبقه کارگر به‌عنوان یک طبقه و یک جنبش فعال باید پا در صحنه‌ی مبارزه بگذارد و آنگاه می‌تواند در مقابل طبقات حاکم ایستاده و بساط ستم و استثمار، فقر و بیخانمانی، بیکاری و دیگر مشقات ساخته و پرداخته سرمایه‌داران را برچیند. این تنها جنگی است که با خود تغییری به نفع اکثریت شهروندان جامعه برقرار می‌کند



گیریشان با اهداف اولیه تشکیل این سازمانها فاصله گرفته است، اما مبارزه میان گرایشات مختلف درون این سازمانها به قوت خودش باقی است و سعی بر مقابله با سیاستهای راست و لیبرال حاکم شده در این سازمانها در جریان است. تنها راه مقابله‌ی این سازمانها با این گرایشات راست و رفرمیستی درون خود، داشتن استراتژی و مبارزه‌ی مبنی بر دفاع و مبارزه برای شرایط بهتر کار، امنیت شغلی، برخورداری از امکانات، سرویسه‌ها و تامین اجتماعی، بیمه‌های مختلف، دستمزد مناسب و نیز دخالت فعال در مبارزات سیاسی و اجتماعی و ... می‌باشد و نیز دخالت فعال توده‌ی کارگر در حیات تشکلهای خود و نقش فعال در تصمیم‌گیریها از ابتدایی‌ترین داده‌هاست. سیاست غالب نمی‌تواند چیزی جز دفاع از منافع کل طبقه کارگر در مقابل طبقه سرمایه‌دار و ابزاری برای پیشروی طبقه کارگر برای هدایت جامعه باشد. طبقه‌ی کارگر جهانی نیاز به بازسازی پایه‌ای سازمانها و تشکلهای مبارزاتی خود دارد. کارگران نیاز به سازمانهای مبارزاتی خود دارند تا در مقابل طبقه‌ی سرمایه‌دار ایستادگی کنند، نه اینکه در همکاری با آنها جبهه‌ی کارگران را تضعیف و بی‌خطر نمایند. تشکلهای کارگری در سطح جهانی نیاز به استراتژی علیه نظام حاکم دارند، فاصله گرفتن با سیاست همکاری و نیز فراتر رفتن از صنفی‌گرایی و با دخالت مستقیم و به میدان آوردن توده کارگر می‌توانند آلترناتیوی در مقابل طبقه‌ی حاکم و صاحبان سرمایه شوند.

در دنیایی که نیاز به نان و آزادی است، نظام حاکم موجود، نظام توحشی است که هر روز زندگی و حیات میلیونها کارگر و زحمتکش را به وثیقه گرفته، و در اکثر نقاط جهان فقر و فلاکت را به توده‌ی عظیمی از مردم تحمیل نموده است. منافع و رفاه



خرده شیشه‌هایی که باید ذوب شوند

بابک مانوی

نمی‌شود، بلکه در لحظات مختلفی از زمان و تاریخ، خود را به گونه‌های مختلفی متجسم می‌سازد. بنابراین باید در نظر داشت که انقلاب یک گلیت است و هیچوقت به طور مطلق و آنی شکل نمی‌گیرد، بلکه در تداوم تغییرات و مدام در حال وقوع است که شرایطی خاص آن را نمایان می‌کند.

در طول تاریخ، همواره تغییرات و بازنگری‌هایی در معنا و مفهوم انقلاب، براساس تجربیات و آگاهی‌های موجود شکل گرفته است که در همان قالب معنایی شرایط موجود، کنشگران و اهداف تشریح و تعریف شده‌اند. برای بهتر روشن شدن موضوع بین تعاریف موجود اگر دسته‌بندی‌ای شکل بگیرد، خوانش ما را از انقلاب صحیح‌تر می‌گرداند. خوانش‌های موجود را می‌توان در دو دسته کلی: ۱- برای تغییر دولت ۲- برای تغییر شیوه زیستن، قرار داد.

حال چرا باید بین این خوانش‌ها تفاوت قائل شد؟ پاسخ این سوال واضح است. یعنی باید بین دیدگاهی که انقلاب را ابزاری و دیدگاهی که آن را امری بنیادی و وجودی می‌داند، تفکیک قائل بود. در دسته اول (تغییر دولت) انقلاب در وهله‌ی اول ابزاریست تا به کمک آن بتوان دولت و نظام حاکم را ساقط کرد و در آخر به پایان میرسد. یعنی با تغییر دولت و نظام، واژه انقلاب کاربرد خود را از دست می‌دهد و در عین حال می‌توان

زمان بستری است که پیچ‌هایی تاریخی دارد. پیچ‌هایی که زوایای دیگری از بودن را در اشکال متفاوت‌تری به نمایش می‌گذارند. هر کدام از این پیچ‌ها به لحظه‌ای از گذشته متعلق و معطوف به آینده‌اند. بدین معنی که آمدگاه حال هستند. لحظه‌ای از زمان که در پیچ‌های تاریخی خود حضور دارد، این شرایط و خطوط و تصمیم‌ها هستند که اراده می‌کنند تا کدام روند در پیش گرفته شود. حال اگر در بین مفاهیم برای این پیچ‌ها واژه معادلی را جستجو کنیم، به انقلاب می‌رسیم. انقلاب همان مفهومیست که در طول تاریخ، بسته به زمان، تعاریف و معانی خاصی به خود گرفته است. در واقع انقلاب، پیچی است که تاریخ جدیدی را ترسیم می‌کند و آینده دیگری را متصور می‌سازد. هر کدام از این پیچ/انقلاب‌ها بازگوکننده‌ی جریانی از بودن هستند که گذشته را به حال/آینده وصل می‌کند؛ در واقع دیالکتیک انقلاب هم همین است و بدون انفصال از تاریخ و اجزاء، برخاسته از شرایط و ارزش‌های موجود برای برساخت شرایط و ارزش‌هایی دیگر است. انقلاب مفهومی انتزاعی و دور از دسترس نیست، بلکه عملی است که در ضمن حیات بارها تجربه می‌شود. آوردگاهی است که جویای ناممکنات است و بر همین روال ناممکنات را در قالب تجارب پشت‌سر می‌گذارد. شاید بهتر است که انقلاب را رویدادی بدانیم که کامل

تعریف می‌شود که گذار و خروج از این ساختار به مثابه نقض قوانین دولتی و نفی دولت محسوب می‌شود. نمادها و هنجارها هم به همین شکل در چهارچوب قوانین دولتی جدید شاکله‌بندی می‌شوند و دیگر استفاده از نمادهایی که ماهیتی دولتی ندارند، ممنوع است. در این نوع ذهنیت نسبت به انقلاب در اصل تنها چیزی که تغییر می‌کند افراد قدرتمند و ظاهر دولت است.

برداشت دوم از انقلاب مربوط به ساحتی است که تغییر را نه در جایگزین کردن دولتی به جای دولتی دیگر و شخصی به جای شخص دیگر، بلکه در تغییر بنیادین در نظام دانایی افراد و ساختار مدیریتی و پیکربندی اجتماعی فارغ از مرکز‌گزینی و تصاحب قدرت می‌بیند. در این شیوه از نگرش، انقلاب و انقلابیون و مطالبات به عنوان ابزار و روش در نظر گرفته نمی‌شوند، بلکه به مثابه آنچه هست و خواهند بود در نظر گرفته می‌شود. یعنی افراد، نمادها، ارزش‌ها و مطالبات به عنوان امری پایا و حیاطمند، به هستی خود تداوم بخشیده و متناسب با زمان شرایط، نمادها و هنجارهای خود را تحقق می‌بخشند.

انقلاب در این فضا امری مداوم و گریزناپذیر است. لذا تعریفی نیز که از آن ارائه می‌شود، محدود به تغییر دولت نیست. بلکه انقلاب و اندیشه‌ی انقلابی به عنوان گفتگمانی در نظر گرفته می‌شود که مرزهای ذهنی و عینی را از میان برمی‌دارد و در تمامی زمینه‌ها و وجوه خود را باز می‌یابد. برداشتی که در این دیدگاه از انقلاب می‌شود برگرفته از امری شناختی است و به همین میزان تعریفی که از مدیریت اجتماعی و نظام دانایی ملزوم، سیاست، اقتصاد، هنر، فرهنگ و ادبیات و فلسفه و علم بدست می‌دهد، امری هستی‌شناسانه است. در این دیدگاه، افراد، گروه‌ها و نیروها با حفظ موجودیت (هویت) خود به حیات خود ادامه می‌دهند (البته به شرطی که خود و اهداف خود را در درون دولت و برساخت دولت دیگر تعریف نکنند) و به عنوان نیروی اجتماعی در ساحت اجتماع زیست می‌کنند. به همین شیوه، سیاست، اقتصاد، هنر و ادبیات و علم و فلسفه نیز برای مدیریت، آگاهی‌بخشی، رفاه و پیشبرد و رفع نیازها مورد استفاده قرار می‌گیرد، نه برای کسب قدرت، انباشت سرمایه و

گفت که انقلاب در ساختار دولت و نظام حاکم معنا می‌یابد. در این شیوه‌ی نگرش کنشگران، نمادها، شرایط و اوضاع و همچنین قواعد و هنجارهای انقلابی، تنها به دوره‌ی قبل از انقلاب تعلق دارند و لذا بعد از انقلاب و تشکیل دولت و نظام جدید، این دولت و نهادهای ایدئولوژیکی وابسته به آن است که کنشگران، نمادها، شرایط و هنجار و ناهنجارهای خود را بازتعریف و ساخت می‌دهد. از این نظر تمامی وجوه انقلابی در داخل ساختار دولت ذوب شده و جای خود را به وجوه دولتی می‌دهند.

در شیوه‌ی نگرش اول، هدف دولت و تصاحب آن است. بدین منظور که افراد یا گروه‌هایی که برای تغییر دولت ظاهراً اقدام به شکل‌دهی انقلاب می‌کنند - حال به دلیل تضاد منافع با دولت موجود و یا تهییج عوامل بیرونی - دغدغه و هدف اصلی آنها در دست گرفتن قدرت و دولت است. به بیان دیگر در یک ساختار دولت‌محور که به گونه‌ای هر می شکل داده شده است، هدف آنها تغییر لایه بالایی هرم و دولتیان است و نه تغییر بنیادی در ساختار اجتماعی و مدیریتی موجود. از این منظر، انقلاب نیز تنها ابزاری است که تاریخ مصرف داشته و روشی است که آن‌ها را به مرکز قدرت نزدیکتر می‌سازد. این برداشت از انقلاب در طول تاریخ به وفور دیده و تجربه شده است و شاید به عنوان دیدگاه غالب نیز نگریسته شود و حافظه‌ی تاریخی جوامع بشری را معطوف خود کند. این شیوه نگرش به انقلاب (اصطلاحاً) حاوی مشکلات و نارسایی‌های عمیق هست. همانطور که در بالا ذکر شد، انقلاب نه یک روش، نه خاص یک دوره و نه ایستا است، بلکه با آمیختگی در زمان، پویایی خود را که نشأت گرفته از پویایی وجوه اجتماعی و انسانی است، تداوم می‌بخشد.

در برداشت اول از انقلاب، کنشگران تنها افرادی هستند که تا قبل از انقلاب، مطالبات و خواسته‌های آنها مشروع و بایا است، بعد از انقلاب و تغییر دولت، این دولت و مراکز قدرت هستند که برای افراد و جامعه نقش، قواعد، شرایط و خواسته تعیین می‌کنند. یعنی خواسته‌ی افراد در درون ساختار دولت و خواسته‌ها و انتظارات دولت

نشان برتری.

در این نوع انقلاب است که تفکیک جامعه به طبقات و لایه‌های مختلف صورت نمی‌گیرد (و در عین حال یک‌دست نیز پنداشته نمی‌شود) و جایگاه و شأن افراد و گروه‌ها حفظ می‌گردد، بدون اینکه تلاشی برای بر ساخت و انکشاف طبقه‌ای جدیدی در جامعه صورت بگیرد. مهمترین وجهی که این برداشت از انقلاب را از برداشت پیشین متمایز می‌سازد، برداشت و تعریف آن از انقلابی و ساختار اجتماعی جدید است و در کنار آن تحلیلی که از تاریخ و شرایط فعلی ارائه می‌دهد در واقع متمایز از تحلیلاتی است که جریان‌های

دولت محور ارائه

می‌دهند. انقلابی

در این دیدگاه،

خود را در

درون روابط دولتی و

بین‌الدولی نمی‌بیند و فارغ از

باندبازی سیاسی عمل می‌کند

و با بهره‌گیری از خط فکری

خود و شرایط موجود سعی

می‌کند برای رفع مشکلات و

پیشبرد برنامه‌های خود در

سطح اجتماع فعالانه عمل

کند. به بیانی دیگر

انقلابی سعی دارد

را در ضمن جامعه و

تغییرات

افقی

تحقق ببخشد. در حالی که در دیدگاه اول شخص

تغییرات را صرفاً در تغییر و اصلاح دولت می‌بیند و

دیدگی که حاکم می‌کند، نگرشی از بالا به پائین و

عمودی است.

در دیدگاه دوم نسبت به انقلاب همانطور که گفته شد،

سیاست و اقتصاد و سایر دانش‌های اجتماعی-انسانی-

زیستی دچار تغییر می‌شوند و بارمعنایی جدیدی را به

خود می‌گیرند. بدین معنی سیاست عملی برای فریب و

کسب منفعت تلقی نمی‌شود، بلکه به امری اجتماعی

جهت مدیریت حیات افراد بکار گرفته می‌شود. بنابراین

سیاست دیگر حرفه‌ای اتویپایی و مختص افرادی ویژه تلقی نمی‌شود، بلکه تمامی افراد جامعه در طول حیات خود زندگی خود را مدیریت می‌کنند که در نهایت از مسئله انباشت قدرت در دست افرادی محدود جلوگیری می‌گردد. به همین شیوه اقتصاد نیز خاصیت کارکردی خود را به شیوه فعلی از دست می‌دهد و به ساختاری جهت رفع نیازهای معیشتی و زیستی افراد تبدیل می‌شود نه ابزاری برای انباشت ثروت.

بنابراین ساختاری که این دیدگاه از انقلاب بدست می‌دهد، ساختاری است که تمامی زمینه‌های زیستی را در بر گرفته و نظام دانایی و

ارزشی‌ای که بنیان

می‌گذارد در واقع برآمده

از پتانسیل‌های موجود

است. در این نوع انقلاب

تکثر به وفور دیده می‌شود و

حضور می‌یابد و هر کدام از

افراد و نیروهای اجتماعی در

جایگاه خود برای بر ساخت

جامعه‌ای نوین شعارهای متفاوتی

سرمی‌دهند. افراد منتظر

صدور دستور از

بالا نمی‌مانند،

بلکه بین خود

هماهنگی و

ایجاد می‌کنند و

تداوم و همبستگی

به گونه‌ای تمرین خودمدیریتی می‌کنند. در این میان

دیدگاه اول نسبت به انقلاب-تغییر دولتی (یعنی دید از

بالا) مانند خُرده شیشه‌هایی است که نمی‌شود آن‌ها را

دوباره به هم چسباند، چون یا دیگر نمی‌توانند یکدیگر را

تحمل کنند و یا نقطه اشتراکی با هم ندارند؛ لذا بهترین

کار این است که این افراد و گروه‌ها که نسبت به جامعه

دیدگی عمودی-هرمی دارند و هدف آنها تسخیر دولت و

مراکز قدرت است، در اندیشه خود بازنگری کرده و در

حالی که از جامعه برخاسته‌اند، به جامعه باز گردند.



روزنامه نگاری: خوانندگان



آنتونیو گرامشی

باید تحقق یابند می‌تواند (باید) تعیین شود. میتوان آشکارا خاطر نشان کرد که بنگاه‌های انتشاراتی موجود تا زمان کنونی بروکراتیزه شده‌اند و نتوانسته‌اند محرک نیازها باشند و طریقی را برای برآورده کردن آنها سازمان دهند. این اغلب به معنای آن بوده است که ابتکار عمل فردی آشفته نتایج بهتری از ابتکارات سازمان یافته به همراه دارد.

حقیقت در این مورد آخر این است که نه «ابتکار» و نه «سازماندهی»، بلکه صرفاً بروکراسی و گرایش عمومی قدرگرایانه وجود دارد. به اصطلاح سازمان بهجای انرژی بخشیدن به تلاش جمعی، اغلب رخت‌تزا، عامل پریشانی و حتی باعث انسداد و خراب کاری است. علاوه بر این، هنگامی که عنصر سازمان خریداران غایب باشد، نمیتوان از فعالیتهای انتشاراتی جدی روزنامه‌نگاری سخن گفت. با توجه به این که انواع ویژگیهای مشتری (دست کم در میان توده‌ها) وجود دارد، به سازمان خاصی نیاز است که به خط ایدئولوژیک «کالای» فروخته شده مشخصاً مرتبط است. بنا به دیدگاه متعارف، روزنامه‌های متعارف به‌واقع توسط مدیرمسئول و نه سردبیر اداره میشوند.

آنتونیو گرامشی، برگزیده‌ی نوشته‌های فرهنگی (صفحه ی ۵۶۴-۵۶۵)

خوانندگان را باید از دو دیدگاه عمده مورد بررسی قرار داد: ۱. به عنوان عناصر ایدئولوژیک، از لحاظ فلسفی تغییر پذیر، شکل‌پذیر، قابل انعطاف و قادر به دگرگونی؛ ۲. به عنوان عناصر «اقتصادی» که می‌توانند روزنامه بخردند و دیگران را به خرید روزنامه سوق دهند. این دو عنصر در واقع همیشه جدایی پذیر نیستند، زیرا عنصر ایدئولوژیک محرکی است برای کنش اقتصادی خریدن و توزیع کردن.

با این همه، برای برنامه ریزی یک طرح مطبوعاتی باید این دو جنبه از همه جدا شوند تا محاسبات واقعگرایانه باشد و نه متکی به امید و آرزو. به هر حال، در عرصه اقتصادی، امکانات مردم با اراده و انگیزه‌های ایدئولوژیک منطبق نیست و بنابراین، تدارکاتی برای امکان خرید «غیر مستقیم» لازم است، یعنی خریدی که از طریق خدمات پرداخت میشود (توزیع).

یک شرکت انتشاراتی انواع متفاوت نشریه‌های بررسی و کتاب منتشر می‌کند که بنا به سطوح متفاوت فرهنگی درجه بندی شده است. به دشواری میتوان تعیین کرد که چگونه در هر سطح «مشتریان» احتمالی وجود دارند. میباید از پایینترین سطوح آغاز کرد که در آن بتوان طرح تجاری «حداقل»، یعنی واقعگرایانه‌ترین برآورد را شکل داد و با این همه به‌خاطر داشت که این فعالیت میتواند (و باید) آغازگاه را تغییر دهد.

گسترهی خریداران نه تنها میتواند (باید) گسترش یابد، بلکه سلسله مراتب نیازهایی که باید برآورده شوند و فعالیتهایی که



انقلاب اکتبر؛ تجربه‌ای که فراموش نخواهد شد!

رضا تابان

اینکه کوتاه بود، اما تأثیرات آن در شرایط کار و حتی امر تولید کارگران بسزا بود. لذا جنبش کمیته‌های کارخانه جزء لاینفک تاریخ انقلاب روسیه می باشد.

بطوریکه با تسلط کامل بر مدیریت کارخانه و کنترل از طریق شوراهای کارگری در کارخانه در تمام تصمیم‌گیری‌های آن شرکت داشتند. نظم درونی کارخانجات، از جمله استخدامها، اخراجها، مرخصی، قراردادهای تعرفه، شکایات، ارزیابی از توانایی کار و مهارت، یعنی شرایط لغو قراردادهای دستمزد را تحت کنترل داشته و تمام مسائل و مشکلات کارگران از طریق مجامع عمومی رفع و رجوع می شد و اعضای این کمیته‌ها هم توسط مجامع عمومی انتخاب میشدند. به همین دلیل مجامع عمومی نقش کلیدی در این کمیته‌ها را ایفا مینمودند.

تأثیرات این انقلاب در دنیا بقدری بود که بورژوازی غرب از ترس و واهمهی تکرار این انقلاب شروع به ایجاد متعدد احزاب نمود و حق رأی همگانی را برای همه‌ی شهروندان، منجمله زنان معمول کرد. همچنین آموزش و پرورش رایگان برای همه‌ی کودکان، کاهش ساعت کار به ۸ ساعت، حق بیمه و بازنشستگی برای سالمندان را تصویب نمود.

تحولات انقلاب اکتبر عظیم و به یاد ماندنی است و قطعاً بدون آن تاریخ بشریت متفاوت‌تر از آنچه می شد که امروز شاهد آن هستیم. این انقلاب و تأثیرات آن نه تنها به گذشته، بلکه به آینده هم تعلق دارد. امروزه سنتها و دستاوردهای انقلاب اکتبر می تواند راهگشای مبارزاتی طبقه کارگر جهان و بخصوص طبقه کارگر ایران در پیشبرد مبارزه‌اش بر علیه بورژوازی باشد.

یکی از دستاوردهای مهم انقلاب اکتبر جنبش شورایی بود؛ جنبشی کارگری و فراگیر که بعنوان ارگانهای سیاسی و توده‌ای به سرعت در جامعه نهادینه شدند.

هر چند جنبش شورایی ۱۹۰۵ روسیه سرکوب شد، اما ایده‌ی مدیریت شورایی در جنبش کارگری روسیه قوام یافته بود. کارگران دریافته بودند که برای مقابله با حکومت دیکتاتوری تزاری و اعمال اراده‌ی انقلابیشان، تنها از طریق نهادهای شورایی که متشکل کننده‌ی آرمانها و ایده‌های کارگری است می‌توانند اهداف انقلاب را به پیش ببرند. علیرغم سرکوب و خفقان خونینی که ارتجاع در شکست انقلاب ۱۹۰۵ به جنبش کارگری روسیه تحمیل کرد، اما آرمان مدیریت دموکراتیک شورایی به صورت یک واقعیت زنده درون جنبش کارگری تدوام یافت و پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ را متحقق ساخت.

در بُعد جنبش کارگری جهانی، انقلاب اکتبر بعد از کمون پاریس، نخستین انقلاب کارگری است که با شعار و حمایت توده وسیع کارگران روسیه یعنی "تمام قدرت به شوراها" تداعی میشود. تاریخ انقلاب کارگری روسیه، درسها و تجارب آن به‌ویژه نقش سیاسی و تعیین کننده شوراها در تاریخ مبارزه‌ی طبقاتی جنبش کارگری جهانی از سنتهای ارزشمند انقلابی برخوردار بوده و به یاد ماندنی است.

یکی دیگر از مهمترین دستاوردهای انقلاب اکتبر کمیته‌های کارخانه بود. کمیته‌های کارخانه نمونه بسیار برجسته‌ای از تحرک و فعالیت طبقه کارگر در متن انقلاب بود. ایده‌ی کمیته‌های کارخانه از طریق همین جنبش شورایی و با فعالیت کارگران در دل انقلاب اکتبر شکل گرفت. جنبش کمیته‌های کارخانه علیرغم

هشدار آخر الزمان؛ پیامبران دورغین و ضرورت اکو-دموکراسی خلق ها

وحید محمدی

طبیعت (تحت عنوان قلمرو قدرتمندان) ابتدائاً خود را به زنجیر کشیده و سپس پیچیده در زنجیرهای خودساخته‌اش گرفتار مرگ آمده و مرگ می‌آفریند، اگرچه به سختی میتوان عاملیت مرگ را با مفهوم آفرینش درهم ترکیب کرده و به آن معنایی بخشید. مرگ‌آفرینی، هیچ وجه اشتراکی با امر آفرینش ندارد که نفی آن است.

می‌بینید آنانی را که امروز هشدار آخر الزمان سرمی‌دهند در واقع همانهایی هستند که عنصر فعلیت بخشی به نیستی و قیامت‌اند، لذا اینگونه است که خویش را به دروغ خدا/پیامبر/امام یت نمایندگی ایشان نامیده، حال آنکه تعریف صحیح از چستی خدا، خلقت است و نه نابودگری؛ تعریف خدا بینایی از مستعمره‌سازی و انباشت ثروت است، چرا که او هستی هستی‌بخش است و نه نیستی درصدد اثبات خویش به واسطه نفی خلقت خویش مگر آنکه خرد آفریده‌اش در قامت انسان از سوی مسیر طبیعی خویش به کژراهه رفته و ناگزیر خود را به نیستی بکشاند. بودن در وجه مکانی و زمانی‌اش، اثباتگر خلقتی نامتناهی است.

اگرچه نوشته‌ی پیشروی رنگ و بوی دینی داشته و به مزاج علمگرایان بنیادگرا خوش نخواهد آمد، آنچنان که به مزاج مذهبگرایان بنیادگرا نیز و ایضاً مردان سیاست و علم! آری، ریشه اصلی "اعتراضات سراسری" اقتصاد است، اقتصادی که هر مقاومتی در برابر آن، مورد حمله‌ی مردان سیاست، مذهب و لذا جامعه‌ی علمی خردگرا واقع می‌گردد، پس هر تعرضی به این اقتصاد استعمارگر، که علم نیست و ضد علم است، ذاتاً و فوراً وجهی سیاسی، مذهبی و علمی نیز می‌یابد، البته سیاستی مقاومتجویانه که خواهان درهم شکستن سیاست انحصاریست، لذا در برابر ثروت پرستان قرار گرفته و در ریشه‌ی خود خواهان گذار از ذهنیت مادپرگرا به سوی معنویات غیردگماتیک است؛ پس به ضرورت نیازمند شناخت علمی از خویشتن خود و شناخت از نقاط قوت و ضعف دشمن استعمارگر است.

این چنین است که زمینه‌های برآمد دوباره‌ی پارادایم‌های کهن در فرمتی نوین در برابر پارادایم‌های حاکم پدیدار گشته، حلقه‌های روشنفکران در قالب هسته‌های مقاومت به امر سیاست پرداخته، اجتماعات دچار سیاست‌زدایی را از نو سیاسی ساخته، پس طرح

دیدیم مردانی کرپه را با ظاهری زنانه! جلال الخالق؛ آن داعشیانی که پنداشتند با گیسوان ریخته برشانه‌هاشان "نظمی دیگر" را رقم خواهند زد؛ دیدیم مردانی را که به نام پیغمبر اسلام، البسه زنانه بر تن کرده و خود را ملا یا حتی امام زمانه نام نهادند. دیدیم که چگونه و بتوسط چه کسانی فقر از درب خانه‌ها وارد و ایمان از پنجره‌ها خارج شد. قرون متمادی با باور به اصطلاح "اشرف مخلوقات" سعی در به بردگی کشاندن و مستعمره‌سازی کل طبیعت برآمده و شاهد گشتیم که زمین سرد در نتیجه‌ی مستعمره‌سازیها به جهنمی گرم گرائید، حال آنکه راه حل در دست مادر-زمین تنبیه کننده است، پس سونامی برآمد، همان که هیچ کشتی نوحی یارای مقاومت در برابر آنرا نداشت؛ سونامی برآمد تا اثباتگر آن باشد که مستعمره‌سازی را هیچ وجه تشابهی نیست با اشرفیتی که مفهومی اخلاقیست و نیک.

بی‌تردید و حتی اگر کل زمین را بخشکانیم، خالق-مادر-زمین به حیات طبیعی خویش تداوم خواهد بخشید و تنها این "اشرف مخلوقات" است که پایان کار و هستمندی خویش را رقم خواهد زد. پس تمدن مردسالار که ابتدائاً زنان را مستعمره‌ی خویش گردانیده و طبقات را پدیدار ساخت و تمدن طبقاتی که در آن مردان فرادست، کلیت زنان و نیز مردان فرودست را مستعمره‌ی خویش گردانید و نهایتاً با تمرکز قدرت و ثروت در شهرها، جغرافیای پیرامونی را نیز اینبار مستعمره‌ی خویش ساختند، بشریت را نیز به روز تنبیه و موعود، همانکه به بیان ادیان روز قیامت خوانده شد نزدیکتر ساختند؛ تا بدانجا که مقاومت عظیم و تاریخی ادیان را نیز در کوتاه یا میان مدت مستحیل در تخریبگرهای خود ساختند و از این روی حتی هشدارهای پیشگویان آخر الزمانی/رهایی‌بخش مبنی بر حرکت تمدن غیر دموکراتیک به سوی پایان هستی انسان را نیز از درون تهی ساختند.

زمین در تاریخ عظیم خویش از خشکی کامل تا عصر یخبندان را تجربه دارد. مقصود آنکه گفته شود، "اشرف مخلوقات" با ذهنیت استعمارگرانه که کارکردی مخرب دارد و نه سازنده، حقیقتاً و تنها به بود خویش پایان می‌بخشد و نه هستی. اینکه بگوئیم سیاستهای اقتصادی خط‌آمیز به هستی پایان میدهد از اساس اشتباه و اتفاقاً برآمده از حس خودبرتربینی آن موجودیست که در رویای برترسالاری خویش و با بردگی کشیدن انسانها، احشام و

موازی در امتداد و رقابت با این دو است که هستی انسانی را به سمت پرتگاه جهنمی و آخرالزمانی سوق می‌دهد، که مقاومتیست در برابر این دو. برای توقف این خط حرکتی انحرافی که با مستعمره‌سازی زنان، اقشار و جغرافیا آغازیدن گرفت و ادیان چندین هزار ساله با شیوه‌ی بیانی خویش هشدار سوق آن به سمت نابودی انسان را دادند، اما ایشان نیز به سبب ضعفهای درونیشان گرفتار در همان خط مسیری آمدند که هراس از آنها داشتند و بتردید شکست مقاومت ادیان، ناشی از اشتراک نظر آنها با ضعیف‌سازی و مستعمره‌سازی زن در تمدن طبقاتی-مردسالار بود که در ادامه حتی راه را برای به بردگی کشاندن نیروهای اجتماعی و تخریب محیط زیست به اسم ادیان را نیز مهیا ساخت.

لذا راه‌چاره برای مقاومت جوامع قرن بیستویکم که نقطه‌ی برآمدگهی آن به لحاظ عینی روزآوای کوردستان است، نه لزوماً ارائه‌ی آلترناتیوی نوین، که اتفاقاً مقاومت در برابر ایده‌های نوین انسان خودخدا پنداری است که طی پنج هزار سال اخیر، تنها و تنها استعمارگری و استیلاگری را شدت و حدت بخشیده، که باری تحت عنوان دموکراسی یا سلطنت برده‌دارانه، باری تحت عنوان حاکمیت خدا و حال به نام اقتصاد/کاپیتال و علم تمام نیروی انسانی و طبیعی را ماهیتی ویرانگر می‌بخشد و این درحالی است که جوامع در برابر سوءاستفاده‌ی دستگاه انحصاری دولتی که برآمده از پیوند اندیشه-قدرت-ثروت است از نیروی مادی و معنویشان که در ذات خود ماهیتی سازنده دارد دفاع به عمل آورده و خواهان تمرکززدایی و یا درواقع دموکراتیزه نمودن تمامی حوزه‌های مادی و معنوی‌اند.

این مقاومت در تضاد با دیکتاتوری سیاسی یا اقتصادی تمدن پنجهزار ساله‌ی طبقاتی و مردسالار که انسان و طبیعت را برده‌ی منافع کوتاه مدت و حقیر خویش مبدل نموده و در عصر بحرانهای زیست محیطی، ناگزیر به مدیریت دموکراتیک ضدانحصاری چه از حیث اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، زبانی، دینی و چه از حیث جغرافیایی است، بدین معنا که دموکراسی خلقها برای تداوم بقای خویش و حل بحرانهای زیست محیطی و ... نه تنها می‌بایست از صنعتگرایی کاپیتالیستی گذار نموده، بلکه باید با توسل به روح و اراده‌ی زنان که طبیعتی حمایتگرانه و مادرانه دارد، درچارچوب دموکراسی خلقها عامل نوزایی انقلابی نئولتیک و اکولوژیک نیز باشد، چرا که حتی تحقق دموکراسی حقوقی در درون آحاد خلقها، چنانچه منجر به رفع ستم از مادر-زمین نگردد، به سبب تشدید بحرانهای زیست محیطی، نسخه‌ی حیات انسانی درهم پیچیده و از این روی مقاومت و مبارزه‌ی ما در جهت بقا، مبارزه‌ای برای دموکراتیزه کردن سیاست، اقتصاد و دانش و مبارزه‌ای برای تکرار خویش در درون طبیعت و نه علیه آن و مبارزه‌ای برای سرزمین مادری است و از همین حیث ماهیتاً متفاوت است با تمامی تلاشهای مقاومتجویانه‌ی تاریخی که تحت عناوینی نظیر محافظت از سنن و میراث پدران و سرزمین پدری صورت گرفته و همین سبب نیز در کوتاه یا میانه مدت، اگرچه ایده‌ی مقاومت در سرپروانده، اما نهایتاً مستحیل در نظام اندیشه و مادی طبقاتی و تخریبگر گشته و نه تبدیل به نظامی سازنده و هارمونیک.

اقتصادی نوین ریخته، تا مبادا قیامت ممکن شود. همان که مقدر است چنانچه بشریت به انحراف تمدن طبقاتی و مردسالار غیردموکراتیک و ضداکولوژی پایانی ندهد. اما توأمان تداوم بقا در طبیعت-ناخودآگاه انسان این اشرف مخلوقات است که ذاتاً به دو سوی خواهد گریخت، یا سازندگی و مدیریت خویش به سبب خردورزی و یا نابودگری و مستعمره‌سازی به سبب غرور برآمده از خود خدا پنداری و حاکمیت جهانیش که حتی تحت لوای علمگرایی و دموکرات‌مآبی، وجه تشابه بسیاری با سیاست فراعنه، امپراتوریه‌ها، سلاطین و شاهان دارد.

ایشان در ساحت دینی، نه وامدار زرتشت، موسی، مسیح و محمد، که به سان فراعنه، شاهان، قیصرها و سلاطین رفتار می‌کنند. در عالم سیاست بیش از آنکه دموکرات باشند، با برساخت نظامی که حتی دموکراسی را منحصر به تقسیم قدرت در دستان اقلیتی ساخته، در واقع نافی آندند. حال آنکه علم را که در اصل روشی است برای کشف حقیقت که در مسیر خود سازندگی اکولوژیک را پیشه می‌کند، تبدیل به آزمایشگاه‌های ویرانگر بیولوژیکی و اتمی نموده‌اند و بدین طرق هردم رخداد آخرالزمان را ممکن تر ساخته، درحالی که مقاومت جوامع و خلقها، حکم بازسازی عصر پیشاتمدن طبقاتی-مردسالار و ضد اکولوژیک، یعنی عروج دوباره‌ی علم سیاسی-اجتماعی مادر تبار و سوسیالیستی را دارد، که نه در صدد تحمیل خویش بر مادر-طبیعت، که در تلاش برای تکرار خویش در درون آن است و نه بالعکس، پس از این روی نه مستعمره‌سازی جنسیتی و طبقاتی و نه مستعمره‌سازی جغرافیایی و فرهنگی را برمی‌تابد.

لذا در وضعیت کنونی خاورمیانه و به‌طور آشکار سه‌گرایش و حالا نیروی تعیین‌کننده موجود است که بر حال و آینده حال آنکه ریشه در گذشته نیز دارند اعمال سرنوشت خواهند نمود. (۱) هیئت‌های مردانه‌ی دیانت‌ورز داخلی در سویی که نیل به تمرکز هرچه بیشتر ثروت و قدرت داشته و از این روی با سوء استفاده‌ی از ادبیات دینی-سیاسی، جوامع را دچار اخلاق-سیاست-اقتصادزدایی گردانیده و رویای برپایی امپراتوریهای مخرب خویش را در سر می‌پروراند. (۲) دیگر قدرتهای استیلاگر جهانی، بالخصوص امریکا و روسیه در صدر ایشان که در صدد تثبیت جایگاه مخرب جهانی خویش در منطقه بوده و با اعمال نفوذ نظامی و نیز سوء استفاده از گفتمان سیاسی "دموکراسی محور" که در واقع معنایی جز دانایی جوامع برای مدیریت خویش و نه اعمال قدرت را نداشته، مفهوم مدیریت دموکراتیک را مبتدل ساخته و از این روی راه را بر رشد گرایشات توتالیتر و دیکتاتوری می‌گشایند. (۳) در این بین مورد سوم را، جوامع می‌نامیم که اگرچه تا پیش از برآمدن انقلاب روزآوا به مثابه گرایش ذهنی مقاومت‌جو قابل درک بود، اما امروزه با توسعه و تحقق عینی ایده‌های آن، مبنی بر امکان‌پذیری خودمدیریتی/خودگردانی/خوددفاعی جوامع که مستقل از دو نهاد در قدرت و رقابت داخلی و جهانی است تبدیل به یک نیروی تعیین‌کننده عینی گشته که عروج و سقوط آن از میان شکاف موجود در بین قدرتهای جهانی و منطقهای سمت و سوی حرکت آتی خاورمیانه را معین خواهد کرد.

بدین معنا که مقاومت انقلابی و سازمانیافته‌ی جوامع بر علیه دو گرایش در رقابت با کارکردی مخرب و نه سازنده، نه یک خط

اعلام همبستگی ریس اتحادیه کارگران حمل و نقل مینیاپولیس ایالات متحده امریکا با سندیکای شرکت واحد اتوبوسرانی تهران، سندیکای کارگران نیشکر هفت‌تپه، و همه کارگران ایران

برگردان: پویان دریابان

در تاریخ ۵ ژانویه، اتحادیه‌های کارگری مستقل در ایران بیانیه‌ای در حمایت از اعتراضات توده‌ای علیه ریاضت اقتصادی و دیکتاتوری، که در اواخر سال گذشته آغاز شد، صادر کردند. بیانیه نام سندیکای کارگران حمل و نقل عمومی تهران و اتحادیه صنعت نیشکر هفت‌تپه در استان خوزستان را بر خود داشت. هر دوی این اتحادیه‌ها در مبارزات جاری شرکت داشته‌اند و در معرض سرکوب بوده‌اند. رضا شهابی، رهبر کارگران اتوبوسرانی تهران، از سال ۲۰۱۰ تحت پیگرد بوده و شش سال را در زندان سپری کرده‌است و از مرداد ماه سال قبل نیز دوباره به زندان فرستاده شده است. متن کامل بیانیه سندیکاهای ایرانی را می‌توانید در SocialistWorld.net بخوانید.

دوستان عزیز در حمل و نقل ایران

هنگامی که بیانیه سندیکای کارگران حمل و نقل عمومی تهران را در SocialistWorld.net دیدم، به‌عنوان یک سوسیالیست و فعال اتحادیه‌ای به وجد آمدم. شرایط کاری که شما توصیف کرده‌اید - دستمزدهای زیر خط فقر، خصوصی‌سازی، پیمان‌سپاری و حمله به امنیت شغلی - اگر چه به مراتب به درجات شدیدتری اعمال می‌شود، اما همانهایی هستند که رانندگان در شهرهای مشابه در ایالات متحده متحمل می‌شوند. خوشبختانه، ما هنوز در معرض آن سرکوب رذیلانه‌ای که شما وصف کرده‌اید، قرار نگرفته‌ایم.

کارگران و سوسیالیست‌ها در ایالات متحده، که دولت‌ش در گذشته از دیکتاتوریه‌های تبهکاری همچون شاه حمایت می‌کرده و اکنون نیز در پی سلطه بر مردم خاورمیانه است، وظیفه‌ی ویژه‌ای برای اعلام همبستگی با مبارزه‌ی کارگران ایران علیه دیکتاتوری، ریاضت اقتصادی و سرکوب حقوق دموکراتیک دارند. ما مخالفت خود را با هر گونه تلاش مداخله‌جویانه از سوی رژیم ترامپ و سایر دولتهای امپریالیستی، که در خدمت سود شرکتهای بزرگ و نه خدمت نیازهای کارگران هستند، اعلام می‌داریم.

به عنوان کارگر، ما تنها بر نیروی خود تکیه داریم. مبارزه‌ی شما برای ایجاد اتحادیه‌های مستقل کارگری، در اوج رژیم سرکوب، الگویی از شهامت است. من با تمام وجود از تلاش شما برای ایجاد اتحادیه‌ی مستقل کارگری حمایت کرده و از مینیاپولیس، مینه‌سوتا، همبستگی خود را با شما اعلام می‌دارم.

مبارزه‌ی اتحادیه‌های مستقل زیربنای قدرتمند ایجاد جنبش توده‌ای کارگران و تهیدستان در ایران، نه تنها برای سرنگونی دیکتاتوری، بلکه براندازی سرمایه‌داری و ایجاد جامعه‌ای سوسیالیستی است. این سرمشقی از دل‌آوری برای کارگران در سراسر جهان است. مترصد اخبار تحولات آتی هستیم. همبستگی همیشگی با شما!

رایان تیملین،

رئیس اتحادیه‌ی ادغام شده‌ی حمل و نقل محلی، مینه‌سوتا، ایالات متحده امریکا

۲۴ ژانویه ۲۰۱۸